شمارهٔ ۱۴
دورهٔ دوم
دوشنبه ۴ تیر ۱۳۵۸
بها : ۱۵ ریال

سوگند

ارگان مرکزی اتحاد دموکراتیک مردم ایران

بایانکی‌ها می‌جنگیم، پس هستیم (شعر)
ترجمهٔ: م.ا. به‌آذین صفحه ۵
شهید گمنام (داستان)
ناصر مؤذن صفحه ۴
بیداری (شعر)
جعفر کوش‌آبادی صفحه ۶

بار دیگر، قانون اساسی

مهم‌ترین مسئله‌ای که ملت‌ما امروزه با آن روبرواست تصویب قانون‌اساسی جمهوری اسلامی ایران است تا دستاوردهای انقلاب از لحاظ حقوقی تثبیت شود، نهادهای حکومت ملی برپایه‌ای قانونی به وجودآید ونفاذیابد وتشکیل یك‌دولت ثابت وقدرتمند وبرخوردارازپشتیبانی فعال توده‌های میلیونی مردم میسر گردد چنین دولتی برای آن‌است که ضدانقلاب وبقایای پوسیدهٔ استبداد راریشه‌کن‌سازد، راه رابرنفوذ امپریالیسم ببندد وتوطئه‌های عوامل‌آن راخنثی‌کند، درچارچوب نظمی مستقر، آزادی وحقوق فردی واجتماعی شهروندان وهمهٔ قومیت‌های ایران رادر برابری‌کامل تحقق بخشد، وباتنظیم‌برنامه‌های سنجیدهٔ رشد وتوسعهٔ‌اقتصادی، تعمیم آموزش و فرهنك وبهداشت، تأمین‌حق‌کارومسکن وبیمه ورفاه زحمتکشان، امربازسازی‌کشوررا باشرکت ونظارت خود مردم‌آغازکند وپیش‌ببرد تا پس‌از هزاران سال‌درایران جامعه‌آزاد، حاکم‌برسرنوشت خویش وبرخوردارازهمهٔ‌مواهب یك‌تمدن والای انسانی به وجودآید. بدین‌سان، به اقتضای وظایف بس‌بزرگی‌که دربرابرملت ایران قراردارد، قانون‌اساسی ما باید بیان‌آن وحدت کلمه وآن‌وحدت عمل‌انقلابی باشدکه درجریان مبارزه با استبداد رازپیروزی مردم بوده است. قانون‌اساسی بایدخواست‌های برحق‌همهٔ طبقات وقشرهایی راکه درانقلاب شرکت داشته‌اند منعکس‌کند، همه‌شان‌را دربرابری حقوق وامکانات دراعمال حاکمیت سهیم‌گرداند وراه رابرهرگونه تسلط‌جویی فردی یاگروهی وتحمیل اراده ازسوی یك اقلیت ممتاز ــ به اعتبارثروت وقدرت ومقام یا پایگاه علمی و مهارت فنی ــ ببندد. قانون اساسی، درمرحلهٔ بازسازی‌کشوروپاگرفتن نظام دموکراسی، باید قانون ائتلاف حکومتی اکثریت نزدیك به‌اتفاق ملت‌باشد، یعنی ائتلاف دهقانان خرده‌پا ومیانه‌حال، مزدوران‌کشاورزی، کارگران، کاسبان و پیشه‌وران، روحانیان متعهد، دانشجویان وروشنفکران وکارمندان هم‌صف ویادیگر محرومان، وهمچنین سرمایه‌داری متوسط ایران. دریك‌چنین ائتلاف حکومتی، اگرضوابط دموکراسی بدرستی درعمل رعایت شود، اکثریت ودر نتیجه رهبری با مجموعهٔ زحمتکشان است، واین همان چیزی است‌که حضرت امام خمینی درپیام روز پانزدهم خرداد فرموده‌اند:

«اینها حق دارند در همهٔ چیزهایی‌که باید تحقق پیدا بکند رأی بدهند»... «نظراینها میزان است».

ومی‌بینیم که فرمودهٔ امام با آن دموکراسی تام وگسترده، آن‌دموکراسی عام واصیل‌که **«اتحاددموکراتیك‌مردم‌ایران»** ازآغازخواستارآن بوده است به بهترین وجهی مطابقت دارد.

در روزهای اخیر، متن پیشنویس قانون اساسی درروزنامه‌ها انتشار یافته است و، به‌گفتهٔ مقامات دولت موقت، قراراست که همین متن‌برای بررسی وتنقیح وتکمیل به‌یك مجلس هفتادوچند نفری ازنمایندگان احاله‌گردد وسپس به‌همه‌پرسی گذاشته شود. بی‌آنکه خواسته باشیم دراینجا به‌تحلیل جزئیات مواد پیشنویس‌نامبرده بپردازیم، بی‌مضایقه می‌گوئیم که‌در مجموع متنی است سنجیده و مثبت‌و پذیرفتنی‌که تکیه‌اش براسلام ـ دین‌اکثریت نزدیك به اتفاق مردم ایران ـ چیزی ازخصلت دموکراتیك آن نمی‌کاهد. در این متن، پس‌ازیادآوری ارزش و کرامت انسان ومسئولیت او، آمده است‌که «حق حاکمیت ملی ازآن همه مردم است». «آراء عمومی مبنای حکومت است وامور مملکت باید ازطریق شوراهای

بقیه درصفحه ۸

مبارزه برای پیشرفت اجتماعی... (۲)

راه رشد غیر سرمایه‌داری

ب . کیوان

لنین با تحلیل ژرف وضعیت ویژهٔ کشورهای مستعمره و وابسته و قبل از هرچیز با توجه به‌عقب‌ماندگی اقتصادی این کشورها و در نظرگرفتن موقعیت ابتدائی روابط اجتماعی و سلطهٔ سکنهٔ روستایی، اندیشهٔ امکان‌گذار به‌سوسیالیسم رابا پرهیزاز مرحلهٔ گسترش‌سرمایه‌داری برای یکرشته ازکشورهایی‌که از حیث اقتصادی عقب‌مانده‌اند، پیش‌کشید. لنین در این مورد روی دو شرط لازم تأکید نمود،[۱] رشدآگاهی سیاسی، فعالیت سیاسی‌مستقل‌و روح سازمان‌یابی‌توده‌های زحمتکش[۲] پشتیبانی پرولتاریای پیروزمند، یعنی وجود سیستم جهانی سوسیالیسم که‌بتواند برخوردقاطع‌باجریان تحول جهانی داشته باشد. بعداً **لنین** در بسیاری ازآثار خود اندیشهٔ رشد غیر سرمایه‌داری راگسترش دادومشخص نمود و آن را یکی از شکل‌های گذار به‌سوسیالیسم برای‌کشورهایی‌که ازحیث اقتصادی عقب‌مانده‌اند، دانست. او در پی این تبیین توجه را به‌عناصر زیر جلب نمود، مضمون اجتماعی‌ـ اقتصادی و سیاسی این روند؛ شکل‌های گسترش؛ خصلت طبقاتی حکومت و دورنماهای تبدیل‌آن به‌دیکتاتوری پرولتاریا؛ اهمیت حزب مارکسیستی؛ نقشی‌که معطوف به همیاری توده‌های دهقان است وغیره.

در عصر حاضر، یکی از ویژگی‌های تحول اجتماعی‌ـ سیاسی‌برخی کشورهای رهایی یافته این است‌که نمایندگان دمکراسی خرده‌بورژوایی خودرا بیانگر منافع پیشرفت اجتماعی نشان می‌دهند. در این‌کشورها دیده می‌شود، شالودهٔ نظام‌های انقلابی دموکراتیکی تحکیم می‌یابدکه هدف‌آن عبارت از حل تضاد ژرف میان استقلال سیاسی حاصله ودوام یافتن بستگی اقتصادی به‌امپریالیسم جهانی‌است. حل‌این تضاد ایجاب‌می‌کند که قبل از هرچیز اقتصاد مستقلی پی ریزی شود، یعنی اصلاحات اجتماعی‌ـ اقتصادی بنیادی منطقی و استواری انجام پذیرد.

بقیه درصفحه ۴

ا . پویا

پیشاهنگ خلق یمن

از ۱۱ تا ۱۳ اکتبر سال ۱۹۷۸، درآستانه‌ی پانزدهمین سالگشت انقلاب ۱۴ اکتبر، مجلس مؤسسان جمهوری دموکراتیك‌خلق‌یمن درعدن پایتخت‌این کشور تشکیل‌شد، ودرآن‌حزب‌ـوسیالیست یمن بوجودآمد.

پیدایش حزب سوسیالیست یمن نتیجه‌ی یك پویش طبیعی بودکه بموجب آن‌سازمان سیاسی متحد جبهه ملی‌به یك حزب‌مبتنی‌برسوسیالیسم علمی‌فراروئید.

مجلس‌گزارش سیاسی را که بوسیله عبدالفتاح اسماعیل، دبیر کل سازمان سیاسی متحدجبهه ملی تقدیم‌شده به‌اتفاق آراء تصویب‌کرد، قوانین‌حزبی وبرنامه حزب‌را مشخص ساخت، ارگان‌های‌حاکم آنرابرگزید، خطوط عمده‌برنامه پنج ساله دوم (۱۹۸۳ـ۱۹۷۹) راکه‌بوسیله علی‌ناصرمحمد نخست‌وزیر ارائه شد، به تصویب‌رساند.

بقیه درصفحه ۶

مهماندار بجای‌روزنامه‌های‌معمول، کتابچه‌ای در اختیارمان می‌گذاردکه در ۶۴ صفحه زندگی کامیلو چی‌ین‌فوگوس را شرح می‌دهد؛ او یکی از همرزمان کاسترو در سیراماسترا است‌که در سال ۱۹۶۰ شهید شده است.

غذا، مانندتزئینات داخل‌هواپیما، مختصر است، ژانبون، سالامی وپنیر ـ آبجو وقهوه. بعدازدسر سیگاری‌ازمارك «رمئوزولیت» تعارفمان می‌کنند.

از بلندگوموزیك‌سبك‌پخش‌می‌شود. تصنیفی است از روبرتو کارلوس، خواننده برزیلی که می‌خواند، «عیسی مسیحا، بیا، من این جایم» ـ تعجب می‌کنم.

از مهماندار خواهش می‌کنم چند ورق کاغذدر اختیارم‌بگذارد. او هم‌چند ورق از ته مانده دفتری راکه مخصوص عوارض گمرك است بمن می‌دهد و تبسم کنان‌می‌گوید، «نشنیده‌ای که‌این‌جا قحطی کاغذ است؟»

دوازده ساعت بعد در فرودگاه‌هاوانا پیاده می‌شویم ـ زمین وآسمان غرق در

بقیه درصفحه ۳

تلفن جدید سوگند:
۶۴۴۳۸۴

فرناندو مورائیس
ترجمه: بهرام‌حبیبی

جزیره سرخ

فرناندومورائیس، روزنامه‌نگار برزیلی، درسال ۱۳۵۴ سفری به‌کوبا، کشوری‌که درد یماه ۱۳۳۸ از زیریوغ حکومت‌دیکتاتوری باتیستا بیرون‌آمد. ـ کرده است وتلاشها، کامیابی‌ها ومشکلات ملت ودولت‌کوبا را درراه به‌ثمررساندن انقلاب خوددرکتابی با عنوان، «جزیره سرخ» شرح داده است.

انقلاب‌کوبا بخصوص ازاین لحاظ باانقلاب ایران خویشی داردکه هردوجنبش برای احقاق حق توده محروم مردم، ناگزیر از ستیزبا امپریالیسم امریکا بوده‌اند. دولت انقلابی‌کوبا دراین نبرد نامتناسب تکیه برقدرت عظیم خلق‌کرد وپیروزشد.

هرچندکتاب مورائیس بیشتریك‌گزارش بیطرفانه ومفصل و دقیق است وقصدآن نداردکه تحلیل عمیقی ازجریانات تاریخی و اجتماعی وسیاسی‌کوبا به‌دست دهد، بی‌شك‌همان شرح واقعیت نیز حاوی نکات آموزنده بسیاری برای انقلاب مردم ایران می‌باشد.

۱ ـ صحنه‌هایی اززندگی روزمره

سوار بر هواپیمای ایلیوشین ـ ۶۲ که شرکت هواپیمایی کوبا از «آئروفلوت» خریداری کرده و هنوز آرم شوروی را به زیر بال‌دارد، به‌سوی کوبا پرواز می‌کنیم.

ب . توانا

شناخت انحصارات (۳):

انحصار و رقابت

انحصارات و رقابت در عصر امپریالیسم

انحصارات که مولود رقابت‌آزادند، باچنین رقابتی‌بمقابله برمی‌خیزند. با اینهمه، واقعیت نشان می‌دهد که فزونی انحصارات رقابت را از بین نمی‌برد و کاری جز محدود نمودن آزادی انجام نمی‌دهد. چون امپریالیسم مانند مرحلهٔ پیشین سرمایه داری بر مالکیت خصوصی‌سرمایه‌داری بر وسایل تولید تکیه‌دارد، حفظ رقابت بطور عینی اجتناب ناپذیر است.

امپریالیسم جامعهٔ سرمایه‌داری رااز بنیاد تغییر نمی‌دهد و اصولا توان چنین تغییری را ندارد. هرچند زندگی‌اقتصادی، انحصاررا از پرداختن به امور جزیی باز می‌دارد، بااینهمه آنها بربیشتر شئون زندگی‌اقتصادی فرمان‌می‌رانند و مواضع کلیدی‌رادر دست دارند. مؤسسه‌های غیر انحصاری تقریباًدرهمهٔ‌شاخه‌های تولید بسیار زیادند. آنها زمینهٔ سرمایه‌داری سنتی پیشین را تشکیل می‌دهند، زمینه‌ایکه سرمایه‌داری انحصاری از آن سر بر می‌آورد.

در اقتصاد کشورهای امپریالیستی فعالیت‌های معینی وجود دارد که در آنها رقابت هنوزبه درجهٔ گردآیی‌پیشرفتهٔ تولیدنیانجامیده‌است‌وسرمایهٔ‌انحصاری سایر شاخه‌ها نیز دراین فعالیت‌ها سرمایه‌گذاری نمی‌کنند، زیرا که شانس‌دست آوردن اضافه سودکم وبیش با اهمیت درآنها بسیار ضعیف است. این وضع درمورد شاخه‌هایی مصداق داردکه تقاضا درآنها تحت‌تأثیر نوسان‌های‌شدید قرارمی‌گیرد و تولید دراین شاخه‌ها کارفرمایان را با خطرهای جدی روبرو می‌سازد. سرمایه‌داران غیرانحصاری، اینجاروی شناخت‌دقیق‌بازارمحلی و نزدیکی به آن، روی‌مشتری سنتی‌وکیفیت ویژهٔ کالاهای خودحساب‌می‌کنند وازاختراع تکنیك‌هایی که مستلزم سرمایه‌های اندك و غیره است، سود می‌جویند.

علاوه براین، انحصارات همیشه به ازمیان برداشتن مؤسسه‌های کوچك و متوسط علاقه ندارند. پیشرفت‌های دانش‌و فن به (قطعه‌قطعه کردن) روند تولیدبه عناصر متعدد بانسبه مستقل مادی یاری می‌رساند. بنابراین، انحصارات بی آنکه بخشی‌از سرمایهٔ خودرا درتعداد معینی از عملیات فرعی بگردش در آورند، آنها را به مؤسسه‌های کوچك و متوسط وا می‌گذارند. این مؤسسات ضمن برخورداری از استقلال صوری به‌انحصارات وابسته‌اند. انحصارات در اوضاع و احوال مساعد اقتصادی باسپردن تعداد معینی از کارها به مؤسسه‌های کوچك و متوسط نفوذ و نظارت خودرا بر تعداد بیش‌از پیش مهمی از آنها گسترش می‌دهند. اما هنگامی که اوضاع و احوال اقتصادی روبه ویرانی می‌نهد، این مؤسسه‌ها را که محکوم‌به ورشکستگی‌اند، بحال خود وامی‌گذارند.

از این رو، درچار چوبی که سرمایه‌داری انحصاری درآن عمل می‌کند، وجود تعداد زیادی از مؤسسه‌های غیر انحصاری شرایط‌رقابت را بوجودمی آورد و به موازات آن، انحصارات نیز برای کسب حداکثر حجم و نرخ سود به‌رقابت عنودانه دست می‌یازند.

لئ . زلینسکی

ترجمه: ناصر مؤذن

ادبیات آینده

دنیای نو، جامعهٔ جدید چه‌نوع ادبیاتی را پدید خواهد آورد؟ و این ادبیات شبیه چه‌چیز خواهد بود؟ **در جهت چه‌کسانی خواهد بود؟** چه‌شکلی خواهد یافت؟ ادبیات گذشته چه نقشی در زندگی عقلانی و زیبائی **شناسانهٔ** نسلهای آینده بازی خواهد کرد؟ آیا ادبیات بر روی کاغذ بچاپ خواهد رسید و یا بصورت میکروفیلم ضبط خواهد شد؟

همینکه به این موضوع می‌پردازیم دهها سوال برایمان مطرح می‌شود، موضوعی که عملا، خیلی پیشتر، برای نخستین بار مطرح شده بود. افلاطون، همانطور که همهٔ ما او را می‌شناسیم، پیشنهاد کرد تا شاعران را از جمهوری که فیلسوفان حاکم برآنند، به‌جایی دیگر تبعید کنند ، زیرا او معتقد بود که شاعران هیچ چیز مگر دردسر بوجود نمی‌آورند .

انقلاب سوسالیستی روسیه، همهٔ نیروهایی را که تاکنون زیر بار اختناق مانده بودند رها ساخت و بدانها راه خروج را نمود . انقلاب، هنرمندان (نقاش و مجسمه ساز) را از فشار شرایط‌ستمگرانه و کسالت‌بارشان که آنان را نیازمند خرده فروشی پرده‌های‌نقاشی و مجسمه‌های خویش گردانیده بود، رهانید. دولت شوروی حامی و مشتری این هنرمندان شده است .

لنین گفت: «هنر به‌مردم تعلق دارد. ریشه‌های آن باید عمیقا در خاك پر ضخامت تودهٔ زحمتکشان نشانده شود. هنر باید توسط همین توده‌ها درك گردد و مورد علاقه و محبت قرار گیرد، باید آنهارا متحد ساخته و احساسات، اندیشه وارادهٔ آنان‌را تعالی بخشد.»

برای اینکه ادبیات را برای توده دستیافتنی‌تر گردانیم و مردم از هنر آگاهی بیشتری بیابند، نخست، طبیعتا، مجبوریم سطح آموزش و پرورش و فرهنك خودرا بالا ببریم. ظهور یك ادبیات نو روندی است بسیار پیچیده و وجوه بسیاری درآن هست، اما گمان نمی‌کنم چندان بخطا باشم اگر بگویم بعضی از صفات مشخصه و نمونه‌وار ادبیات شوروی بدون تردید در ادبیات آینده ملتهای گوناگون، گسترش خواهد یافت.

آنطور که من تصور می‌کنم، درهر صورت دو پیکره، در صد سال آینده مورد قبول خواهد بود. اولی صراحت اجتماعی ادبیات شوروی، تمایل آن به مخاطب قراردادن ملیونها و ترسیم چهرهٔ زندگی از نقطه نظر آرمانهایی که مورد تقاضای توده هاست. این کیفیتی است که‌در خط‌سیرهای عمومی توسعهٔ تاریخی جهان ازائه خواهدشد.

پیکرهٔ دوم کیفیت چندین ملیتی ادبیات شوروی است. تردیدی وجود ندارد که جهان از مسیر مرحله‌ای از توسعه و ظهور ادبیات در میان ملتهایی که کلا بتازگی دارای سواد شده‌اند ویا جمعا بی‌سواد بوده‌اند، گذر خواهد کرد. ما تمونهٔ هند و آفریقا را دراین مورد در پیش رو داریم.

آنچه که **گمان** می‌کنم آشکارا در آیندهٔ نزدیك در ادبیات روی خواهد داد نباید همچون ستایش بسیار از اهمیت ادبیات شوروی یا بیهودگی صرف آن تصور گردد. این نظر غیر مارکسیستها نیز هست.

در کتاب «شارل لتورنو» موسوم به «تکامل ادبی نژادهای انسانی» که درسالهای ۱۸۹۰ نوشته شده، فصلی تحت عنوان «ادبیات آینده» وجود دارد. این انسان شناس مشهور فرانسوی مولف یك رشته آثار دربارهٔ تکامل اخلاق، ازدواج و خانواده، تملك و نهادهای سیاسی است. او سعی کرد از بررسیهای کلی خود راجع به ادبیات سیاهان آفریقا، پلی‌نزیها، ادبیات آمریکا، پرو، مغولی، چینی، ژاپنی، ادبیات مصریها، بربرها، عربها، یهودیان، هندوها، یونانیان، رومیان و پارسیان، مدارك و شواهدی جهت قضاوت بدست دهد.

«لتورنو» ضمن مقایسهٔ هنر عامیانه با نوشته‌های پالایش یافته‌ای که‌در کاخها بوجود آمده بود و نیز ادبیات جدید ما، به این نتیجه می‌رسد که تمدنهای باستانی (مصری، یونانی و رومی) زوال یافتند، چرا که جوامع آنها بر اساس نظام برده‌داری مبتنی بود و آرمانهای اجتماعیشان قادر به تغذیهٔ ادبیات واقعی نبود.

علائمی وجود دارد که کشورهای اروپائی نیز ـاگر بتوان چنین گفت ـ به «عصر انتقادی» رسیده‌اند. **لتورنو** خیلی پیشتر از **اشپنگلر، تونبی، بردیایف**، وبسیاری فیلسوفان دارای ذهن مکاشفه‌ای عصر ما راجع به این مسئله نوشت، و مثل هـ. ج. **ولز**، درهمان سالها، چشم‌اندازهای تمدن بورژوازی معاصر را با تردید بسیار می‌نگریست. اما برخلاف «مکاشفه‌گران»، **لتورنو** آینده را باخوشبختی یقین آمیزی می‌نگریست. او اطمینان داشت که اخلاق ما تولد مجدد و راستین ادبیات را که تقلید صرف از رنسانس نخواهد بود، بچشم خواهند دید. زیرا زیبایی شناسی همواره با ارگانیسم سیاسی و اجتماعی که بازتاب آنست، رابطه نزدیك دارد. **لتورنو** نتیجه می‌گیرد، واضح است که این نشان دهندهٔ آنست که بعضی تغییرات باید مقدمتا در فضای اجتماعی بوقوع بپیوندد. وظیفه‌ای که‌در برابر جامعه قرار می‌گیرد اینست که نوعی تعادل میان استقلال شخصی و خواستهای جامعه (یا کشور، در حالیکه وجود داشته باشد) ترتیب داد ویا بوجود آورد. بسخنی دیگر، این بعهدهٔ آینده است تادریابد چگونه می‌توان «ذائقهٔ هرج ومرج» را با «ذائقهٔ هدف» جمع آورد.

باید گفته شود که هنرمندان، عموما، همواره خواسته‌اند یا شاید بخواهند تا آزادی شخصی غیر مشروطی داشته و دارای حق بیان فردی دنیای درون خویش باشند. اما در عین حال، چه بخواهیم و چه نخواهیم، ما نمی‌توانیم حق جامعه‌را به سازمان دادن خود بعنوان «جامعه»، بعنوان تجمع افراد، انکار کنیم. افزایش جمعیت که بصورت تصاعد هندسی رشد می‌یابد آنچنان که قارهٔ ما توسعهٔ بیشتر خواهد یافت و دوهزار ملت و قبیله که مردم آن به تجدید حیات فرهنگی می‌رسند، مطمئنا مسئله سازمان اجتماعی را بیش از پیش مبرم خواهد ساخت. واین بدان معناست که مسئله آرمان اجتماعی همچنان اهمیت بیشتری خواهد یافت.

لتورنو به **هومر** اشاره می‌کند که برای همه قابل درك است زیرا آرمانهای جامعهٔ برده داری است که توسط جمعیت بخش حاکم آن‌جامعه ابراز می‌گردد و **هومر** همچون آرمانهایی اجتماعی آنرا ارائه می‌کند. **لتورنو** تزهایش را راجع به جامعهٔ آینده از **هومر**، به استقراء دریافت که خود منتج از اجتناب ناپذیری این و یاآن سازمان اجتماعی و، ورای‌همه، آرمان اجتماعی بود که برادهان اکثریت مردم نفوذ داشت. همانطور که می‌دانیم **مارکس** مسئله بسیار مشکلی را برای حل پیش رو گذاشت: چگونه می‌توان این واقعیت را توضیح داد که بسیاری از آثاری که در جامعهٔ برده‌داری خلق شده‌اند (در مجسمه‌سازی ومعماری) هنوز برای ما، انسانهای نو، جالب‌اند؟

باید اعتراف کرد که **لتورنو** در بسیاری از اظهارات خویش صراحت و راست اندیشی از خود نشان می‌دهد، گرچه در عصر خود ممکن بود به داشتن نظریات نژاد پرستانه‌ای متهم گردد. او در محکوم ساختن قطعی ادبیات گذشته برخطا بود. اینکه بسیاری کتب در دنیا وجود دارند که ارزش خواندن ندارند درست است. اما هنوز بقدر کافی کتاب برای سرشار ساختن زندگی انسان وجود دارد. بهرحال، علاوه بر **هومر** و **مارکوس اورلیوس**، نویسندگانی چون **شکسپیر، گوته، پوشکین، تولستوی، داستایوسکی، استندال، بالزاك** ودیگر نویسندگان هستند که‌ما عادتا همچون یاری کنندگان زندگی خود بدانها می‌اندیشیم.

به‌هر صورت **لتورنو**، در انتقاد از گرایشهای منحطی، که در پایان **قرن** گذشته در اخلاق رو بزوال فرهنك سرمایه‌داری مشاهده گردید، برحق است. همچنین می‌توانیم درك کنیم که سوسیالیستهای تخیلی، که از **توماس مور** آغاز گردید، هنگامی که ارزشهای عظیم زیبائی شناسی و فلسفی پا بعرصهٔ وجود می‌گذاشت، امیدهای خودرا به آینده بستند.

بنابراین سخنان **سارتر** دربارهٔ جهان عظیم رمان آینده وامید‌های مشابه که توسط بسیاری از نویسندگان در غرب منعکس شده است (**رالف فوکس**، نویسندهٔ انگلیسی، همهٔ آنها را در کتابش موسوم به «**رمان ومردم**» جمع‌آوری کرده است) بی‌پایه نیستند. آنها امیدوارند و انتظار دارند که یك سازمان کاملتر اجتماعی نفوذ سودمندی بر هنر خواهد داشت. البته مسیری که میان پیشرفت اقتصادی و فنی جامعه و ادبیات وابسته باشد، وجود ندارد. اما بااین وجود، **انگلس** گفته است، اصولا چنین وابستگی وجود دارد. بهر تقدیر واضح و آشکار است که پیشداوریهای بدبینانه‌ای همچون پیشداوری **رنان** راجع به‌مرك زودرس هنر («**گویا**» یك کتاب کامل به‌رد این پیش‌بینی‌ها اختصاص داده است) توسط خود زندگی ثابت شده که نادرست است. علیرغم این واقعیت که همهٔ انواع دگرگون شدهٔ منحط در هنر (از «**دادائیسم**» گرفته تا هنر «تجریدی» نو) محصول عمدهٔ صنعت تفنن است (**چارلز اسنو** چیزی دراین باره در ضمیمهٔ ادبی «**تایمز**» نوشته است) و موجب خرابی معینی درادبیات، بطور کلی، گردیده است، و نیز انتظارات ما نسبت به ارزشهای تازهٔ زیبائی شناسی را مانع شده است. نقش و اهمیت آثار جدی ادبی همچنان شکست ناپذیر بجا مانده است. بگذار آنچه «**یوگنی بارا تینسکی**»، شاعر روسی معاصر پوشکین گفته است بیاد آوریم:

منظرهای شاعرانه ، رویاهای کودکانه،
در شرارهٔ روشنگری محو گشته‌اند.
نسل ما از خسران خویش فارغ نگشته، انگار
که‌در پرواهای صنعتی خود یکسر فرو رفته است

نه، «رویاهای کودکانهٔ» شاعران محو نگشته‌اند، بلکه برعکس، از ژرف‌بینی حماسی و تغزلی دنیای نو سرشار گشته است.

از جنبه‌های دیگر ادبیات ـاز روابط آن با علم، نقش مضمون علمی در آن، پیشرفت شاخه‌های ادبی و، نه حداقل بلکه آخرین مشکل شیوهٔ هنری آن، سخن نخواهم گفت. اندیشهٔ وسایل جدید فنی مربوط به توده‌ای ساختن ادبیات باید بیش‌از تکامل شاخه‌های ادبی و خصیصهٔ رمانتیك یا رئالیستی ادبیات، توجه مارا به خود جلب کند. شاخه‌های ادبی بکندی تغییر می‌یابند، حتی **غزل** که هنوز در زمین رئالیسم سوسیالیستی دارد رشد می‌کند؛ گرچه واقعیت دارد که بعضی شاخه‌های ادبی درشرق، مثل «**قصیده**»، اهمیت ایدئولوژیکی و زیبائی شناسانهٔ خودرا دارد از دست می‌دهد. من می‌خواهم از چیزی دیگر، از مناسبات متقابل میان شیوهٔ نگارش تاکیدی و شیوهٔ نگارش انتقادی در تصویر واقعیت، سخن بگویم. من مایلم چنین گمان کنم که در زمان حاضر، ادبیات هرچه بیشتر و بیشتر خصیصهٔ آگاهی رسانی و تحلیلی کسب خواهد کرد. البته نوع دیگر ادبیات ـ خواندنیهای تفننی، داستانهای پلیسی و غیره ـ به‌نشر خود ادامه خواهند داد. و طبیعتا ادبیات «جدی» نیز به نشر خود ادامه خواهند داد ـ از **هومر** و **شکسپیر** گرفته تا **هینگوی** و **شولوخف** که آثارشان با نفوذ در اعماق هستی، اعماق روح انسانی، مشخص می‌گردد.

همانطور که قبلا گفته‌ام، در خلال دورهٔ کیش شخصیت پرستی استالین، خصیصهٔ آگاهی رسانی، آمیخته با واقعیت و تحلیل ادبیات شوروی بطریقی بخطر افتاد. اما این، مرحله‌ای گذرا بود باید متذکر گردم که این مرحله در نویسندگانی به اهمیت **الکسی تولستوی** (بجز دراثر او موسوم به «نان») و **میخائیل شولوخف**، تاثیر نبخشید.

من معتقدم که میل به کشف زیبایی شناسانهٔ جهان، که خصیصهٔ اصلی ادبیات است، بیشتر توسعه می‌یابد تا اینکه کاهش پیدا کند.

اما ممکن نیست هنر آینده از بعضی انحناهای تازهٔ مارپیچی به‌نوعی همتایی زیبایی شناسانه، که مشخصهٔ دوران طفولیت هنر است، فرو لغزد؟ در بعضی کشورهای خارجی ـبویژه بریتانیا، فرانسه، ایتالیا و ایالات متحده امریکا ـ که وسایل فنی گسترش آگاهی دراختیار مالکیت خصوصی است، این خطر وجود دارد که آگاه سازی و تفننهای کم مایه، ادبیات را بپوساند. این مسئله در کنگره‌های بین‌المللی ادبی مطرح است، و ایجاد موضوع برای اخذ آراء و پرسشنامه‌ها می‌کند.

در کنگره «انجمن قلم» منعقده در لندن، ۱۹۵۶، «**المرا ریس**»، نویسندهٔ آمریکایی، نطقی ایراد کرد که نکات مهم آن از قرار زیر است:

در ایالات متحدهٔ آمریکا یك نمایشنامه یا رمان موفق در بهترین حالت خود سیصد تا چهارصد هزار تماشاگر یاخواننده دارد، در حالیکه یك فیلم یانمایش تلویزیونی را ملیونها و حتی دهها ملیون بیننده، می‌بینند. تلویزیون تقریبا صد ملیون بینندهٔ بالقوه دارد. در واقع اگر کلام یك نویسنده به صد ملیون انسان منتقل می‌شد، کار مایه و شیوه‌های کار اورا، همزمان، و بطور بنیانی تغییر می‌داد. در صورتیکه تدارك فنی برای‌آثار نویسندگان می‌توانست موردملاحظه قرارگیرد، نویسنده نخست اشعار، نمایشنامه‌ها و رمانهای خودرا بنگارش درمی‌آورد و بعد به جستجوی ناشر و تولید کنندهٔ می‌رفت. اکنون در ایالات متحدهٔ آمریکا این جریان برعکس است. صنعت عظیمی در کار است که درگیر توزیع کارمایه است وتویسنده که موقعیتش اندك تفاوتی با موقعیت سینماگران، برنامه سازان تلویزیونی، تکنسین‌ها، تزئینگران و دیگران دارد، دراین ماشین عظیم صنعتی چرخ دندانهٔ ناچیزی است. تنها با اندکی استثناء، نویسندگان مجبور به انجام کاری هستند که به آنهاپیشنهاد انجام آن داده میشود. انحصارات درحال گسترش هستند و وسایل تولید و ارتباطات در دستهای معدودی قرار دارد. این سوداگری بزرك است ونه بنگاه خصوصی کوچك.

امروزه در غرب انسان می‌تواند بشنود که می‌گویند وحشیان جدید بمب اتمی را با باشگاه مبادله می‌کنند، و **دیکنز، داستایوسکی وشکسپیر** را درسینما «می‌خوانند». بخاطرداشته‌باشید، آنهارا می‌خوانند. آنها چکیدهٔ آثار کلاسیك‌را می‌خوانند وشگفت‌زده‌اند که‌چرا اینان، این‌نویسندگان، درهمان‌وهله چکیده ننوشته‌اند تانسلهای‌آینده را اززحمت خلاصه‌کردن آنهانجات‌بخشند. خوانندگان آثار به‌قلت ولگردان هستند.

بایستی گفته آید آمریکا عظیم‌ترین تعداد کتابهای خلاصه شده را بیرون داده است. شما با چند دلار می‌توانید یك جلد کتاب که‌تقریبا ۲۵۰۰ اثر، از بهترین آثار دنیا درآن تلخیص شده‌است، خریداری کنید. این کتابهای چکیده همچنین در فرانسه وقسما در انگلستان رواج یافته‌اند. همهٔ اینها نشان می‌دهد که در موارد ارائه شدهٔ مذکور آگاهی رسانی ساده جای هنر را گرفته است. شاید «**دنیس سورا**»، نویسندهٔ فرانسوی، واقعا حق داشته که بگوید، نویسنده‌تدریجا از همهٔ وسایل ارتباط ازاد با خوانندگان خود خلاصی می‌یابد.خبرگان، هرکه هستند، این امررا برعهده خواهند گرفت. آنها خبرگان سیبرنتیك (فرمان شناسی) خواهند بود که در واقع علم ارتباط است.

«**برنزسینگر**» در مقالهٔ خود به نام «تنهایی توده‌گیر» که درضمیمهٔ ادبی «**تایمز**» لندن، پانزدهم اوت ۱۹۵۸، انتشار یافت، با خشونت چنین می‌نویسد: بجای آثار قراردادی که توسط معدودی بوجود آمده است، تولیدی توده‌وار از «زبانها» آغاز گردیده که توسط روانشناسان، مهندسان وریاضیدانان اختراع گردیده و محاسبه شده‌است تا توسط علائم خاص با عامه ارتباط ایجاد کند. بنابراین محاسبه شده تابرخی برنامه‌های تلویزیون تجارتی، در میان آن بخشهایی از مردم که ، متخصصان آمریکائی تبلیغات عنوان « اکثریت میانگین» بدان داده‌اند، پاسخی برانگیزند. این زبان، در آنها که خاستگاه اجتماعی متفاوت، چه عالی وچه دانی، دارند بازتابی نخواهد یافت. مخترعین وسایل ارتباط توده‌گیر به همان دریافت شکل، که همواره در دایرهٔ اختراعات بوده است، در حال حمله هستند.

دلم می‌خواهد مفاد مقاله‌ای دیگر را که‌درهمان ضمیمهٔ «**تایمز**» به چاپ رسیده است نقل کنم، چرا که بشدت تمام آئین بد بینی را که نویسندگان معینی ازغرب باآن به‌ادبیات آینده می‌نگرند، بیان‌داشته است.

دراین مقاله، موسوم‌به «دیگرمجالی‌برای کتاب نیست» که‌نوشتهٔ «**کریستوفرلوك**» شاعری جوان، است تقریبا چنین گفته می‌شود: بگذار با حقایق بی‌پرده روبرو شویم؛ عمر کتاب بپایان رسیده است. بعضی کتابها البته در موزه‌هایی که اشخاص متحجر ازآن دیدن می‌کنند نگهداری خواهد شد. اما به عنوان محصول صنعت نشر؛ به عنوان محصول فرهنك، کتاب از دور خارج خواهد شد. وتنها به دلایل‌فنی واقتصادی تولید خواهد شد ونه به‌دلایل زیبائی شناسانه یا اجتماعی. با پیدایی وسایل فنی بهتر ارتباط نسبت به‌آثار چاپی، یك کتاب شعر به‌چیزی عتیقه مبدل می‌گردد. پس چه‌کسی‌وارث شعر خواهد بود؟ شاعران... و کاری اما شعر، بهتر است اکنون با وسایلی غیر از ماشین چاپ ثبت گردد. کاری‌که باید کرد بنای یك ویلای راحت است که درآن ژنرالها، دیپلماتها، اسقفها و دیگران بتوانند زندگی کنند و کتابها را از حفظ بخوانند. به جای اینکه گفته شود، «رایت‌رف دارد می‌رود. وغیره» خواهیم گفت: «جنك و صلح قدیمی یا اولیس دارند می‌روند...»

«مطالعه‌کتاب دارد یك سرگرمی غیرعمومی می‌شود . بزودی بانوان جوان وثروتمند، به همان شیوه که اکنون آواز خواندن وهارپ نواختن را می‌آموزند، مطالعهٔ کتاب‌را نیز تعلیم می‌گیرند . آن زمان چندان دورنخواهد بود، شخصی‌که بتواند کتاب‌مطالعه‌کند به‌مجالس دعوت گردد تا مهمانان راسرگرم نماید.

«چه کتابهایی باقی می‌ماند؟ کتابچهٔ راهنمای تلفن، کتابچه‌های راهنمای شهرها و انواع دفترچه‌های یادداشت تقویم‌دار . مجموعه‌های عظیم «صدا وتلویزیون» شکارهای سالانه‌ای برای‌کتاب ترتیب می‌دهند. کودکی که طی شش روز بیش از شش کتاب جمع‌آوری وتحویل دهد، یك دستگاه تلویزیون عظیم بعنوان جایزه دریافت خواهد کرد.»

شاید در این استدلال، بداندیش بیش از منطق‌وجود داشته باشد، اما بااین‌وجود در پیش‌بینی‌های این شاعر جوان انگلیسی در مورد آنچه ممکنست بر سر کتاب ـ این مولود روح وفکر نویسنده، این محصول نبوغ انسانی با همهٔ پیچیدگی فردی آن ـ بیاید، هنگامی که در مسیر ثروت اندوزی قرار گیرد، مقدار معینی رژف‌بینی را نمی‌توان انکار کرد . این امر برای کتاب نگون بختی خواهد بود. مارکس و لنین که قوانین تحول اجتماعی را کشف کرده‌اند، با چشم عالمان و سازندگان‌دنیای‌نوبه‌آینده‌می‌نگریستند وبدیهی‌است که‌درپیشگوئیهای خویش برحق‌بودند. در دنیای نو سوسیالیستی که اکنون بیش ازهزار ملیون انسان را در خود گرفته است، ادبیات به عاملی وسیعا مهم آموزش وپرورش معنوی مبدل گردیده است وپیشرفت فنی صرفا روند این دوباره زایی معنوی را تسهیل کرده است. این واقعیت که امروز مردم در بمبئی و کلکته «**آناکارنینا**» را، فیلمی که از روی رمان عظیم ادبیات روس درایالات متحدهٔ آمریکا توسط یك کارگران‌آلمانی، ساخته شده و نقش اول آن توسط یك ستارهٔ سوئدی بازی شده‌است، می‌توانند ببینند، و این واقعیت نیز که این فیلم اشك به چشمهای زنان هندی می‌آورد، نمی‌تواند باطبیعت هنر مغایر باشد.

«**روجر کایلو**» فرانسوی بیاد می‌آورد که در قلب کوههای «**آند**»، در ارتفاعی ۳۵۰۰ متری ، به سینمائی رفته بود که درآنجافیلم «**هملت**» را نشان می‌دادند. تماشاگران ـ سرخپوستان آمریکای جنوبی ـ باشیفتگی، بازی «**سرلورنس اولیویه**» راکه نقش یك مجنون دانمارکی را بازی می‌کرد، که‌از روی منظومه‌ای‌که توسط نویسنده‌ای انگلیسی درقرن شانزدهم نوشته شده بود، تماشا میکردند. در رابطه بااین موضوع، داستان دیگری بیادم می‌آید. یکبار در «**ریگا**» کتاب غزلیات **شکسپیر** بترجمهٔ روسی **ساموئل مارشاك**، را بر روی میز تحریر افسر نگهبان عمارت خارجی رئیس شورای وزیران جمهوری شوروی «لاتوی» مشاهده کردم. از افسر مذکور پرسیدم چرا آن کتاب را می‌خواند و او جواب داد: «من این غزلیات را ازبر می‌کنم زیرا دخترمی‌راکه دوست دارم دلش می‌خواهد ازدهان‌من شعرواقعی بشنود، نه ماجرای چگونگی دستگیری یك دزد را.»

درصحبت از کل کرهٔ زمین، که پس‌از گردش فضانوردان بوسیله سفینه‌های فضایی بر گرد مدار آن به چیزی ملموس و قابل رویت مبدل گردیده است، چند قرنی زمان لازم خواهد بود تا با آن مسائل انتقادی مواجه گردد. که امروزه بوسیله مطبوعات انگلیسی و آمریکایی چنین سوگوارانه مورد بحث قرار می‌گیرد و «آندره مورو» درکتاب مشهور خود به‌نام «گفتگوی زنده‌ها» (۱۹۵۹) برای آنها عزا گرفته است.

گفتگوی خودرا با «آنجیولتی» فقید که دراین اواخر رئیس انجمن نویسندگان اروپایی گردید، در نخستین کنگرهٔ موسسان که در پائیز ۱۹۵۸ در ناپل برگزار گردید، بیاد می‌آورم. این مسئله که حتی ناشران بزرك ایتالیائی در برابر ضربات خردکنندهٔ شرکتهای تلویزیونی که برنامه هایشان سرشار از ملاحتهای حقیر هنرمندانه است، درحال عقب نشینی هستند، آنجیولتی‌را نگران کرده بود. او به من گفت: «دکه‌های روزنامه فروشی مارا نگاه کن! چه نوع ادبیاتی مقبول مشتریان است؟ داستانهای پلیسی، ماجراهای گنگستری و چیزهایی ازاین دست. روزی یکی از این کتابها را برداشتیم، روی جلد آن زنی نیمه عریان داشت زن نیمه عریان دیگری را دربستر بقتل می‌رسانید. عجیب اینکه درمیان این داستانهای مزخرف که درآن مجلد گرد آمده بود داستانی از «ادگارآلن‌پو» نیز بود. همه چیز قاتی‌پاتی شده. چندی نمی‌گذرد که خوانندگان نمی‌توانند خوب‌را ازبد بازگویند».

آنجیولتی، یکی از وظایف اصلی انجمن نویسندگان اروپایی را، غیراز گردآوری نویسندگان ضد فاشیست اروپای غربی وشرقی، دفاع از ادبیات در برابر ضربهٔ مهلك سوداگرانی می‌داند که آن‌را

بقیه درصفحه ۸

گئورگی. و. پله خانف

درباره‌پایه‌های اجتماعی سبک‌ها

ترجمه: ف. آذرمهر

(۲)

اکنون می‌خواهم به قانون‌های روانشناسانه‌دیگری بپردازم که درتاریخ هنر نقش بزرگی داشته‌اند و آنگونه که سزاوار است به‌آنها توجهی نشده است.

برتون درباره‌ی گروهی از سیاهان آفریقایی که با آنها آشنایی داشته‌می‌گوید، احساس آنها برای‌درك موسیقی بسیارضعیف بود، دربرابر به گونه‌ای شگفت‌در برابروزن (Rhythm)حساس بودند،«پاروزدن ماهی گیر، گام زدن باربر و آسیاب کردن‌غلات به وسیله زن خانه، همگی باآواز هماهنك وهمراهی می‌شدند»[۱] کازالیس همان چیزها رادرباره کافرهای‌قبیله **باسوتو** (Basuto) که زندگی‌آنان‌رابگونه‌ای ژرف‌بررسی‌کرده بودگفته است، «زنان قبیله‌النگوهای آهنی به بازوان خودمی‌آویزند‌که باکمترین‌تکان‌به صدا درمی‌آید، آنها هنگامی که برای آسیاب کردن غلات گرد می‌آیند، حرکات منظم بازوانشان را باآوازی که دقیقاً باصدای موزون (Rhythmic) بهم‌خوردن النگوهاهم‌نوائی دارد، همراهی می‌کنند. »[۲] کازالیس می‌گوید، « مردان قبیله‌هنگام پرداختن‌چرم در هر حرکت یك صدای بلند ازخود بیرون‌می‌دادند که برای‌من نامفهوم بود.» آنچه که این‌مردمان در موسیقی بدان علاقه ویژه‌ای دارند وزن است و از آوازهایی که دارای وزن مشخص‌تری باشند بیشترلذت می‌برند، با سوتوها به هنگام رقص زمان‌را بهم کوفتن دست‌ها و پاها مشخص می‌کنند و این صداها باسرو صدای فلزاتی که‌به‌اطراف بدن خود آویخته‌اند تشدید می‌شوند[۳]. سرخپوستان برزیل‌نیزدرموسیقی‌دربرابر **وزن** حساسیت شدیدی‌نشان‌می‌دهند،اما در درك **نوا** (Melody) ها بسیار ضعیف هستند و به‌ظاهرکمترین انگاره‌ای درباره هم نوایی (Harmony) ندارند[۴]. همین چیزها باید درباره بومیان استرالیا نیز گفته شود[۵]. به یك‌سخن وزن در نزد مردمان نخستین دارای ارج بسیاری است. حساسیت به وزن،و توانایی درك موسیقی یکی از ویژگی‌های اساسی روانشناسانه‌ـ فیزیولوژیکی طبیعت انسانی است.ونه تنها انسان،بلکه همانگونه که داروین گفته است توانایی دست کم درك‌گام‌ها و وزن موسیقی‌ـ اگر لذتی هم‌درکار نباشد‌ـ در همه‌جانوران مشترك است و بی‌تردید با طبیعت‌فیزیولوژیکی دستگاه عصبی آنها پیوند دارد[۶]. ازاینرو، شاید فرض کنیم درداشتن این توانایی که انسان درآن بادیگر جانوران‌سهیم است وشرایط‌زندگی‌اجتماعی و بویژه وضع‌نیروهای تولیدی‌او به این توانایی بستگی‌نداشته‌باشند. بانگاه‌نخست‌این‌فرض شاید بسیار طبیعی به نظر آیدونتوان‌ازآن انتقادی به عمل‌آورد. ولی علم وجود چنین‌بستگی رادر عقاید برجسته‌ترین اقتصاددانان، **کارل بوخر** نشان‌داده‌است.

همانگونه ازحقیقتی‌که من‌نشان دارم دریافته میشود، برای درك ولذت وزن است‌که تولید کننده نخستین مشترکانه جریان کار خودرا بازبان معین منطبق میکند وحرکات بدن خودرا باآواهای معین صداو یاضرباهنك شیئی‌هایی که ازبدنش‌آویزان شده همراهی میکند.

اما چه‌چیز تعیین‌کننده زمان درنظر گرفته شده از سوی تولیدکننده ابتدایی است؟ چرا اوحرکات بدن خودرا درفراگرد تولید منطبق بامیزانی معین میکند، نه‌جز آن؟ این وابسته به **سرشت تکنولوژیکی یك فراگرد تولیدی معین، در شکل مشخصی از تولید داست**.درقبیله‌های بدوی هرکاری آوازی‌ویژه خود دارد، که آهنك آن آشکارا باوزن حرکات ویژه‌ی آن کار سازش دارد.[۷]. باپیشرفت نیروهای تولیدی، اهمیت‌اعمال موزون‌در فراگرد تولیدکاهش‌یافت اما حتا مردمان متمدن نیز ـ برای‌نمونه دوستائیان آلمان ـ به‌گفته بوخر برای هرفصل ازسال آواز کار ویژه‌ای دارند، وهرکاری موسیقی خودرا دارد.

همچنین لازم است درنظرگرفته شودکه بستگی به کاری‌که انجام میشود ـ آیا توسط یك تولیدکننده یا گروهی ازآنان است ـ آواهای‌پدیدآمده‌به‌وسیله یك‌خواننده یاگروه همسرایان (Choir) است، وهمسرایان خود همانگونه به تقسیم‌بندیهای گوناگون تقسیم میشوند[۸].

درتمامی این موارد وزن آوازها بشدت به‌وسیله موزونی فراگرد تولید تعیین میشود. خصلت تکنولوژیکی این فراگرد همچنین دارای تأثیری قاطع برروی **محتوی** آواز همراهی‌کننده کار نیز هست. بابررسی کنش متقابل میان‌کار، شعروموسیقی بوخر به این نتیجه رسیدکه شعر، موسیقی وکار درمرحله های نخستین تکامل خود پیوستگی نزدیکی بایکدیگر داشته‌اند، اماعنصراساسی دراین تشلیث‌کار بوده ودیگر عناصر اهمیتی فرعی داشته‌اند[۹].

از آنجاکه آوازهای همراهی‌کننده بسیاری ازفراگردهای تولید دارای یك‌اثر موسیقی‌ای‌بخودی خود هستند، واز این‌گذشته از آنجاکه درموسیقی مردمان نخستین **وزن** چیزی اساسی است، دشوار نیست‌که دریابیم چگونه ساخته‌های موسیقی‌ای آفان‌برگرفته از صداهای پدیدآمده ازبرخورد **ابزارهای** کار به **اشیاء** است. این‌کار بازیروبم کردن صداها وبویژه بابکار بردن یك گوناگونی مشخص دروزن، وبطورکلی‌سازگار کردن آنها برای بیان عواطف انسانی انجام میپذیرد[۱۰]. برای این‌کار نخست اصلاحاتی در **ابزارکار** ضروری است تا به **ابزار موسیقی** تبدیل‌گردد.

نخستین وسیله‌هایی‌که دچار چنین دگرگونی شدند باید ابزارهایی می‌بوده‌اندکه تولیدکننده برای انجام‌کارش به وسیله آنها ضربه وارد می‌آورده است. ما می‌دانیم‌که **طبل** بشدت میان مردمان نخستین رایج است، و هنوز تنها ساز برخی از آنهاست. سازهای زهی نیز از این مقوله‌اند، برای موسیقی‌دانان نخستین **نواختن** آن با **زدن زه‌ها** انجام می‌گیرد. سازهای بادی جای کمتری را درمیان‌آنها دارد. بیشترین‌کاری‌که بافلوت انجام‌میشود اینست‌که‌آنرا همچون یك ساز همراهی‌کننده که بیشتر برای دادن یك‌ترتیب موزون (rhythmic) است، به‌کار می‌برند[۱۱]. در اینجا من بیش ازاین نمی‌توانم درباره دیدگاههای بوخر درباره‌خاستگاه شعر سخن بگویم... تنها به‌طور مختصر می‌خواهم بگویم‌که‌پیدایش شعرآنگونه‌که بوخر اثبات‌کرده پدیدآمده ازحرکت‌های نیرودار (energetic) و موزون بدن است، بویژه حرکت‌هایی‌که ماآن را کار می‌نامیم، و درحقیقت نه‌تنها **شکل** شعری، که **محتوی** آن نیز ازکار ناشی شده است.

اگر نتیجه‌گیری‌های چشمگیر بوخر درست باشد، در این صورت ماحق داریم بگوئیم‌که طبیعت انسان (طبیعت فیزیولوژیکی دستگاه عصبی او) به او این توانایی را داده است‌که موسیقی را درك‌کند و ازآن لذت ببرد وتکنیك تولید او تعیین‌کننده بعدی تکامل این توانایی است.

پیوند نزدیك‌میان‌وضع نیروهای تولیدی به‌اصطلاح‌مردمان نخستین وهنرآنها ازسوی پژوهندگان، بسیار بیشتر ازاین مورد توجه قرارگرفته است. اما ازآنجا که بسیاری ازآنان از بیشتر انکارگرایانه پشتیبانی‌کرده‌اند، این پیوستگی را خلاف تشخیص داده وآنرا نادرست تبیین‌کرده‌اند. برای نمونه مورخ سرشناس‌هنر ویل‌هلم لوبکه هنر مردمان نخستین را زاده **ضرورت طبیعی** و هنر ملت‌های‌متمدن را پدیدآمده از **آگاهی‌روشنفکری** می‌داند. این تقسیم‌بندی، تنها از روی تعصب انکارگرایانه است. درحقیقت هنر مردمان متمدن از هنر مردمان نخستین‌کمتر زیر نفوذ این ضرورت نیست. تنها ناهمانندی‌که هنر مردمان متمدن دارداینست که **وابستگی مستقیم** هنر به‌تکنولوژی و شیوه تولید پنهان است. البته آگاهم‌که این ناهمانندی بزرگی است وبازهم می‌دانم‌که هنر مردمان‌متمدن رانیز تکامل‌اجتماعی نیروهای تولید تعیین می‌کند، که خود نتیجه تقسیم‌کار اجتماعی میان طبقات گوناگون است. برخلاف نفی‌بینش‌ماده‌گرایانه تاریخ این‌خود دلیل متقاعدکننده‌ای را برآنچه‌که‌گفتم فراهم می‌سازد.

اکنون به «اصل تقارن» واهمیت فراوان‌آن بپردازیم این اصل ازچه ناشی می‌شود؟ بی‌تردید ازساختمان بدن انسان‌وهمچنین بدن جانوران. تنها بدن‌های چلاق و معیوب ، نامتقارن هستند و نگریستن بآنها برروی مردمانی‌که از نظر فیزیکی عادی هستند اثر ناخوشایندی باقی می‌گذارد. پس توانایی لذت بردن ازتقارن را طبیعت به‌ما ارزانی‌کرده است. اما ما نمی‌توانیم بگوئیم این توانایی چگونه تکامل یافته مگر اینکه بگوئیم دراثر همان شیوه زندگی مردمان نخستین تقویت و پرورد شده است. ما می‌دانیم‌که مردمان نخستین اساساً شکارچی بوده‌اند و یکی از نتیجه‌های این شیوه زندگی همانگونه‌که دانستیم بهره جستن از مایه‌های دنیای جانوران است‌که هنر تزئینی‌آنان را زیر نفوذ خودگرفته است. و این موجب‌گردیده‌که هنرمند نخستین ـ از زمانهای دور ـ توجه خودرا معطوف به‌اصل تقارن نماید[۱۲].

احساس درك تقارن انسان نیز درست برروی همین مدل پرورش یافته ، از این حقیقت چنین‌دریافته‌می‌شود ، که وحشیان (و نه تنهاوحشیان) در تزئینات‌خود تقارن **القی**را بیشتر ازتقارن **عمودی** ترجیح می‌دهند،[۱۳] نخستین‌انسان یا جانوری‌را (البته سالم)که ببینیدخواهیددیدتقارن آن ، ویژگی اصلی است .همچنین می‌تواند به‌ذهن بگذردکه جنك افزارها و ظرف‌ها برای ویژگی وکار بردی که دارند ، اغلب نیازمند یك شکل متقارن‌هستند . سرانجام همانسان که‌گروس به‌درستی‌نشان داده وحشیان استرالیا به‌هنگام‌آراستن‌سپرهایشان‌ازاهمیت‌تقارن‌به همان‌اندازه‌ی سازنده‌ی پارتنون(Parthenon)[۱۴] آگاهی دارند، پس‌روشن‌است‌که احساس درك‌تقارن به‌خودی خود نمی‌تواند تبیین کننده‌ی تاریخ هنرباشد ، و در اینجا نیز همچون‌موردهای دیگر می‌توان‌گفت : این توانائی را طبیعت‌به‌انسان بخشیده‌اما به‌کارانداختن‌وکاربردعملی‌این توانایی راتکامل‌فرهنك او تعیین می‌کند .

اینجا نیز به عمد ، باز من یك‌مفهوم مبهم‌را به‌کار می‌گیرم : **فرهنك**. باخواندن‌آن شما معترض خواهید شدکه، « هیچ‌کس‌آنرا تکذیب نکرده اهمه ما می‌گوئیم‌که تکامل فرهنك به‌تنهائی‌باتکامل نیروهای تولیدی ، با اقتصادتعیین نمی‌شود !»

دریغاکه‌من‌باچنین خرده گیری‌هایی آشنا هستم . اعتراف می‌کنم که تاکنون توانایی درك این‌را نداشته‌ام‌که چراحتامردمان هوشمند نیز در دریافت خطای‌منطقی‌که این استدلال بدان منتهی می‌شود،دچار شکست می‌شوند .

براستی شما دوست داریدکه تکامل فرهنك به‌وسیله دیگر «عامل‌ها» نیز به همان‌گونه تعیین شود .

من می پرسم ، آیا هنر یکی از آنهاست ؟ و شما البته خواهیدگفت البته، وبه دنبال آن به مرحله بعدی بحث‌می‌رویم، تکامل فرهنك انسانی ، همراه دیگرچیزها توسط تکامل هنرتعیین می‌شود ، و تکامل‌هنربوسیله تکامل‌فرهنك‌انسانی تعیین میگردد . و سپس شمامجبور خواهیدشد همان چیزها را در باره همه عامل‌های دیگر مانند : اقتصاد ، حقوق مدنی ، نهاد های سیاسی ، اخلاق و مانند آنها بگوئید . پس : تکامل فرهنك انسانی باعملکرد همه عامل‌های پیش‌گفته و تکامل عامل‌های پیش گفته از سوی‌فرهنك تعیین خواهدشد . این یك استدلال غلط قدیمی در منطق است که پیشینیان ما بدان‌گرایش شدید داشته‌اند : زمین‌بر روی چه ایستاده است؟نهنگ‌ها. ونهنگ ها ؟ درآب هستند .وآب؟ برروی زمین است . وزمین ؟ برروی نهنگ‌ها ـ و این دور باطل همچنان ادامه می‌یابد .

پس شما موافقت خواهید کردکه پس‌ازهمه‌اینها برای‌بررسی مساله جدی تکامل اجتماعی ، باید دلائل جدی‌تری‌ارائه داد .

---

۱ ــ برتون : مناطق‌دریاچه‌ای آفریقای‌میانه (صفحه۲۰۶)
۲ ــ کازالیس : باسوتوها(صفحه۱۵۰)
۳ ــ همانجا صفحه‌های ۱۴۱ ، ۸ ـ ۱۵۷
4- Von densteinen, Unter den Naturvolkern, P. 326
۵ ــ ای . جی . آیر ، آداب ورسوم بومیان استرالیا
۶ ــ عروج انسان (ترجمه‌روسی) ۲ ، صفحه ۵۲۵
۷ ــ بوخر ، کار و وزن (صفحه‌های ۲۱ تا ۲۳، ۳۵، ۵۰، ۵۳ ، ۵۴)
۸ ــ بوخر ، همانجا (صفحه۲۹)
۹ ـ همانجا (صفحه۷۸)
۱۰ ـ همانجا (صفحه۲ـ۹۱)
۱۱ ـ همانجا (صفحه۸۰)
۱۲ـمن‌می‌گویم اززمانهای دور، زیرا برای کودکان مردمان نخستین ، بازی همچون مدرسه‌ای ، برای پرورش استعداد هنری آنان بوده‌است. بنابرگزارش هیئت کریستول (درجنوب‌آفریقا ، صفحه۹۵) کودکان قبیله باسوتوخودشان ازگل‌رس اسباب‌بازی‌هایی بشکل بزواسب ، ودیگر چهارپایان‌می‌ساختند. نیازی به‌گفتن‌نیست که‌این مجسمه‌های کودکانه بیش‌ازانتظار به‌جا مانده ، وکودکان متمدن رانمی‌توان دراین زمینه با این «وحشیان» کوچك آفریقائی مقایسه‌کرد. درجامعه ابتدایی سرگرمی‌های کودکان وابستگی‌نزدیك باحرفه‌تولیدی بزرگسالان دارد .این‌خود پرتوی روشنی بخش بس روی رابطه **بازی** با زندگی اجتماعی می‌اندازد.
۱۳ ــ نگاه‌کنید به طرح‌های سپرهای استرالیائی، گروس Anfänge der Kunst (صفحه ۱۴۵)
۱۴ ــ پارتنون (به‌معنی‌جایگاه‌دختر باکره) معبد الهی آتنا که‌در عصر پریکلس میان سالهای ۴۳۲ تا ۴۴۷ پیش‌ازمیلادساخته شده واز شاهکارهای معماری یونان است. (مترجم)

بقیه ازصفحه ۱

جزیره سرخ

آفتاب‌است . بی‌آن‌که بامشکلی برخورد کنم ازگمرك می‌گذرم . پاسپورتم را بیدرنگ در دستم می‌گذارند . بر عکس سالهای پیش که‌گذرنامه روزنامه‌نگاران خارجی را تا وقت خروجشان ضبط می‌کردند .

درهمان فرودگاه‌از من می‌پرسند که اثری‌از التهاب غشاءمغزاحساس‌نمی‌کنم، سر درد شدید یا تهوع ندارم ، عضلات گردنم خشك نشده‌اند، آیا واکسن‌های لازم را زده‌ام ؟ دیگر این‌که می‌خواهند بدانند در چه تاریخی از برزیل خارج شده‌ام .

کوبا مرا از نو به‌شگفت می‌اندازد. درکشوری‌که در هواپیمایش شرح حال جریك های شهید را در دست مسافران می‌گذارند تا بخوانند ، انتظار می‌رود که در فرودگاهش دست کم یکی از این مردان ریشوی مسلح به‌استقبال آدم بیاید. اما نه،می‌بینیم که‌ریکاردو، دیپلمات جوان نورسی در انتظارم بوده است. ریکاردوموهایش رابه‌سبك ماهوت‌پاك‌کن آرایش‌داده‌وپیراهنی به‌تن‌دارد‌که‌اطویش کمترین نقصی‌ندارد.

می‌گوید درطول اقامتم‌میهمان‌دولت کوبا هستم. وقتی جواب می‌دهم‌که هدف مسافرتم انجام کاری است‌که مربوط به خودم‌می‌شود ولذامایلم ازجیب خرج کنم می‌گوید:

«بسیارخوب، همین‌امشب باادارم تماس می‌گیرم وفردا خبرش رامی‌دهم».

درشعبه بانك‌ملی‌کوبا یکصد دلار امریکا رامی‌دهم ودرعوض فقط ۸۲پزوس کوبا می‌گیرم.

اولین چیزی‌که نظرم‌را جلب‌می‌کند پلاکات رنگی عظیمی است‌که در جواردر خروجی ساختمان‌فرودگاه نصب‌کرده‌اند، صورت خندان **هو-شی-مین**، وزیرش این کلمات:

ویتنامی‌بسازیم‌که‌هزاربارزیباترباشد.

سر راهمان از مقابل هتل مجلل عظیمی می‌گذریم‌که تمام اطاقهایش رو به دریا دارد. ریکاردو تبسمی می‌کند و می‌گوید:

«این‌هتل‌رارئیس‌مافیا،مایرلانسکی به باتیستای دیکتاتور هدیه‌کرده بود ـ حالاتمامش مال مردم است.»

مستخدم هتل‌ناسیونال چمدانم را به اطاق بزرك وراحتی می‌آورد و لبخند زنان نگاهم می‌کند. سکه‌ای از جیب در می‌آورم وبسویش درازمی‌کنم. می‌بینم که بازهم لبخند می‌زندوفقط می‌گوید «نه». فکرمی‌کنم لابدناخن خشکی کرده‌ام، یك اسکناس یك‌پزوسی درمی‌آورم وتعارفش می‌کنم. اماحالا دیگرصدای مستخدم در می‌آید ومی‌گوید:

«کمپانیرو! (رفیق) ما دیگرتوی این‌مملکت ازاین‌رسم‌ها نداریم. شمافقط بگوئید اطاقتان را می‌پسندید یا نه، امیدوارم‌که خوشتان بیاید.»

امشب میهمان ریکاردو هستم. به رستوران‌مجللی‌درطبقه سی‌وپنجم‌ساختمان نوسازی می‌رویم و خوراك خرچنك می‌خوریم با شراب سفید شیلی، نفری چهارده پزوس تمام می‌شود.

تعجب می‌کنم‌که ریکاردوباچه‌دقت و وسعتی از اوضاع برزیل با خبر است؛ جزئیات قرارداد سدایتایی‌پورا می‌داند، نام وکارتمام وزیرهای‌کابینه برزیل را

بقیه درصفحه ۷

از کلیه نمایندگی‌های شهرستانها و دوستانی‌که درپخش سوگند با ما همکاری می‌کنند تقاضا میشود برای کمك به‌پیشرفت کار ، جهت تسویه حساب هرچه زودتر اقدام فرمایند .

متشکریم

ناصر مؤذن

شهید گمنام

دیگر از نفس افتاده بودم، در سه کنج عمارتی بلند خزیدم و آنجا پناه گرفتم. یك آدم براحتی توی آن پناه می‌گرفت. یك‌سوی آن بشکه‌ای مالامال از آشغال چندین روزه بود وسوی دیگر آن لنگه کفشهای بی‌صاحب، پاره آهنهای سوخته و تکه‌ای از نردهٔ آهنی خیابان. نفسم جا می‌افتاد. عرق سراسر تنم‌را پوشانده بود.

از دوروز پیش به این‌سو، ابر سربی یك تخته‌ای آسمان را پوشانده بود. گویی بر قلمرو لایتناهی آسمان حالت انتظاری عمیق حکمفرما بود. نه‌بادی، نه نسیمی، نه‌قطره‌ای باران، نه رعدی ونه برقی. ساکن، همچون پردهٔ کرباس چرکینی بودکه گلوله‌های آتشین آن‌را هردم می‌دریدند. شلیك مداوم رگبارها از پائین خیابان انسان‌را بستوه می‌آورد. دود غلیظی برخاسته بودکه بوی باروت وطعم‌گس زبالهٔ شعله‌ور می‌داد.

توی سه‌کنج نشستم و زانوها را ببغل گرفتم تا کشیدگی فرسایندهٔ عضلات پاها و کمرم را آسوده سازم. داشتم گرمایی که‌ناشی‌از خستگی شدید بود اندکی آرامش می‌یافتم. تنم در لذت غوطه‌ور شد. در جیبهایم به‌دنبال سیگار می‌گشتم که‌ناگهان مردی کنارم نشست. باتعجب به‌او نگریستم. تعجب نداشت، اونیز مانند من خسته و کوفته بود. با چشمهایی خسته وکلاپیسه، نه جوان ونه پیر، به چشمانم زل زد. در نگاهش سرزنشی نهفته بود، همچون خنجری که درعمق چشمه‌ای زلال برق بزند. سرزنشی که روح‌را به آزمون و خطر می‌خواند، گستاخ و دوست داشتنی، مانوس و عتاب‌آلود. انگار حس‌کرد که ازدهان ازتعجب گشودهٔ من خواهد پرید: تو کیستی برادر؟، که فورا گفت: من؟ یه شهید یه شهید هستم. مثل همهٔ شهدا یه‌شهید وطن. بی‌هیچ کم وزیاد.

یکه خوردم. به‌کت وشلوار سیاه و وارفته‌اش که پردهٔ نازکی از غبار برآن نشسته بود، به‌ته‌ریش زبر و یقهٔ باریك پیراهن سفید ونرمش که زیر چین مهربان سیب آدمش تا خورده بود و عرق‌گیر یقه‌دارش که از زیر پیراهن پیدا بود نگاه کردم. بی‌اختیار بیاد حمام روزجمعه، سلمانی کنار پیاده‌رو، قهوه‌خانهٔ راه‌آهن وعروسی روستائی... افتادم.

پیش خودم زمزمه کردم: شهید، شهید؟ شهید زنده کی دیده؟ خب، همهٔ شهدا زنده‌اند، اما نه این‌گونه. گفتم شاید براثر حوادث این چند روز مغزش کمی تکان‌خورده. یاشاید کنایه‌آمیز صحبت می‌کند. این‌روزها دیگر تعجبی نداشت که‌ازدهان‌زارع ودهاتی وکدخدا، کارگر وعمله وکارمند وحمال حرف از مسائل سیاسی وطن بشنوی. همه بیدار شده بودند. اینهم شاید یکی ازآن کسانیست که‌در اشتیاق شهادت می‌سوزند. اما او را نه‌چندان احساساتی می‌دیدم و نه‌جوان که‌چنین بخواهد. گفتم: شاید منظورت اینست که‌شهید خواهی شد، نه؟

باهمان نگاه صاف و زلال و تیغهٔ سرد سرزنش دربرق نی‌نی چشمها که روح را می‌خراشید، گفت: نه، من خود شهیدم. دلم‌هم نمی‌خواهد چنین باشم، اماهستم.

حس کردم لبخند تمسخر را برلبانم دیده بود. شرمنده شد. سرش‌را زیر انداخت. اصرار کردم حالت تمسخرم‌را به‌او بنمایانم. کشدار گفتم: خب، که اینطور. شماچطوری وکجا شهیدشدید؟

سر را از گریبان برداشت و به چشمانم خیره شد. چهره و چشمهایش طراوت زمین آفتاب خورده در فصل بهار را داشت. خشکی گونه‌ها و برجستگی ممتد سیب آدم ونای او هیئت تخته‌سنگی تیره داشت که باران وآفتاب آن‌را همچون‌شیشه صیقل‌داده و پاکیزه کرده باشد. نگاهش را بزمین دوخت، بعد چانه‌اش‌را فرو داد و به سینه‌اش نگریست، ـ انگار ازپس پیراهن می‌خواست قلب خودرا مخاطب قرار دهد، گفت: هفده شهریور، میدان ژاله، شد میدان شهدا. درهمان اولین رگبارها شهید شدم. می‌دیدم که مردم مرا روی دست برداشتند. روی شانه‌هایشان‌بردند. فکر می‌کردند هنوز جانی دربدن دارم. اما من مرده بودم. مرده بودم اما در واقع می‌خواستم به‌زندگی اعتبار بدهم. می‌خواستم زندگی‌را به‌زندگی‌برگردانم.

آنچه روح مرا درچنگال عذاب خود می‌فشرد ازیك‌سو تضاد میان حالت چهره و نگاه ساده و پیامبرانهٔ او بود و از سوی دیگر ادعای شهید بودنش. اولی مرا دربرابر انسانی بسیار ساده اما دارای روحی قوی قرار می‌داد و دومی انسان‌را درمورد سلامت عقل او بشك می‌انداخت.

می‌خواستم باردیگر باسخنی‌نیشدار او را برسر عقل آورم. پرسیدم: خب، بعداز فوت، که همه‌چیز راهم می‌دیدید، کارتان به کجا کشید؟

به‌ته خیابان که هنوز غوغای رگبارها ودود غلیظ‌وازدحام وتك‌ودو آدمهاوگاهی اتومبیلها، آن را آکنده بود، نگاهی انداخت و سرفه‌ای کردو گفت:

هیچی. مارا بردند بهشت زهرا .اما الحق مردم بعداز مدتی که جنازهٔ من‌و چندصدنفر دیگر روی اسفالت مانده‌بود مارا زمین نگذاشتند. هرچه توی‌لباسها و جیبهایم گشتند تا آدرسی، نامی، شناسنامه‌ای، گواهینامه‌ای،دفترچه‌اقساط بانکی پیدا کنند، چیزی نیافتند. آخر آن روز من‌کت‌و شلوار پلو خوریم راپوشیده بودم وهمهٔ اسنادو مدارکم توی‌آن یکی کتم خانه‌مانده‌بود. چاره‌ای‌نبود. طفلکها خیلی ناامید شدند. نمی‌دانستند چکار کنند. بناچار شماره‌ای روی تکه کاغذی نوشتند و روی سینه‌ام چسباندند. برای دیگران هم همینطور. یکی یکی ما را دفن کردند.

جوهر رخوت آمیز، زلال وخیال‌انگیز خستگی دررگهایم می‌دوید. شگفت‌زده، هرچه بیشتر خود را به سه‌کنجی می‌فشردم، سرم ازسرگیجه‌ای مستی بخش سنگین‌بود. شهیدسخن می‌گفت، آرام و یکنواخت اما موثر ودگرگون کننده، همچون حرکت زندگی. به سیگاری که ازمن‌گرفته بودآرام آرام پك‌می‌زد.صدای اوطبیعی و سرشار از زندگی بود.در هر کلمه سخن اوخمیره‌ای ازهیجان‌وحرکت بود، مثل صدای گامهای پدر درراهروی باریك خانه و گرمای حضور مهربان او واستقبال شوق‌زدهٔ کودکان درپی‌شیرینی، مثل صدای آهسته‌و خش‌دار وخویشتن‌دار مادر درشبهای بیخوابی طفلان، همچون زمزمهٔ رودخانه‌ای خروشان وکف‌آلودکه دره‌ها رابهم می‌دوزد و صخره‌ها راصیقل می‌دهد وکام تشنهٔ دشتها را همراه‌طراوت بهار سیراب می‌کند، چونان هیاهوی‌منظم ودرشتخوی موتور عظیم‌کارخانه ،چون صدای خش خش خشك جاروی رفتگران درسحرگاه خلوت شهر، براسفالت‌خیابان ها، چون صدای نرم و یکنواخت شعلهٔ تنور نانوایان. گفت:اسمم امامقلی است. سالها پیش، از دهات آمدم به شهر تا کاری بدست آورم. درشهر همه‌اش کار کردم. از فعلگی گرفته تا کارگرپیمانی شهرداری برای لجن روبی. راههای میان شهرها را اسفالت کردم، پادوقهوه‌خانه بودم، درنانوایی‌خمیرگیری کردم،درکوره پزخانه خشت قالب زدم، در کشتارگاه شکمبه و روده پاکیزه کردم.در ایستگاه راه‌آهن حمالی کردم. قبل از شهادتم در کارخانه‌ای کار می‌کردم. محصولات کارخانه را درچرخهای دستی به انبارمی‌رساندم. بعد از شهادتم، همین‌طور که می‌بینی، در هیچکدام از تظاهرات نبوده که شرکت نکرده باشم. به همه‌جا سر می‌زنم. نبض وطنم را می‌گیرم. تب ولرز دارد، اما عرق شفا را روی پیشانیش می‌بینم. چکنم. هرچه دراین وطن بیشترزجر کشیدم بیشتر دوستش دارم. عاشقی هستم که‌ناز معشوق رامی‌کشم. معشوق زجرم می‌دهد امااز‌این شکنجه شادم .من عاشق ساده و پاکباخته‌ام. یك لحظه نمی‌توانم درگورم قرار بگیرم. مدتهاست که به گورم سرنزده‌ام. نمی‌دانم آن لاله‌هایی که برگورم کاشته‌اند هنوز گل‌داردیانه. آب‌می‌خواهد یاخون. به‌قهوه‌خانه محل‌هم سری‌زدم خیلیهانبودند. نخ‌تسبیحهاشون بریده و دانه‌های آن میان خیابانها و جاده پخش شده. از این دانه‌ها حتما تسبیحهای دیگری ساخته می‌شود. ازهم بریدیم تاجمع شویم. دستمالهای بزرك یزدی‌مان گم شده. بادآنها رابه‌میدانهای دیگر برده است .

خندهٔ خشکی کرد. انگار صیحهٔ‌عقابی دردره‌ای خاموش.

رفت و لب‌جوی کنار خیابان نشست. چمباتمه‌زد. انگار مثل گذشته‌ها، منتظر بود تاصاحب کاری پیدا شود. واو را همراه دیگران بسرکار ببرد. به‌این سو وآن سوی خیابان نگاهی انداخت و با شادی گفت: عجب آرامشی! از وقتی که ازاین تن، از این قالب گوشت و پی‌و خون، ازاین جسم مردنی وفناپذیر نجات پیداکرده‌ام احساس بیمرگی می‌کنم ، احساس می‌کنم که مردن، رهایی‌ازتنگنای عادت‌تن، بهترین کار من بوده، بهترین کاری که می‌توانستم بکنم تا زندگی خودم را ادامه بدهم، همین بود. از اینها گذشته به مردن من احتیاج بود، این وطن محنت کشیده به‌خون‌من نیازداشت، مثل بستان ولایتمان که در تابستان‌هر قطره آبی برخاك آن دانهٔ سرخ وشیرین انار یا انگوری است، هر قطرهٔ‌آن شهد خربزه و شیرهٔ سرخ هندوانه‌ای است. به‌این خون نیاز بودو مقدربود که من‌و من‌ها این خون رابدهیم، چرا که وطن یعنی ما و مایعنی وطن؛ وطن بدون ما خاکدانی بی‌حیات و مرده است که تنها محل‌گذرباد و طوفان است وحتی‌ارواح جانداران ازآن نمی‌گذرند، سرزمین متروکی که خداوند هم به لعنت و یا تبرك آن نیازی نمی‌بیند. واما وطن باما سرزمینی‌است‌آباد، روستاهایش‌پرازبستان وگلستان، کوه و دره‌هایش پرازشبان و گوسفندو گاو، شهرهایش مالامال از زندگی و رونق حیات، کارخانه‌هایش همیشه بکار، خانه‌هایش آبادان، کوچه‌و خیابانش رهگذر انسانهای سعادتمند، و بالاتر از همه، باما، وطن سرزمین آزادی و شرف است چونکه ما باشرفیم وعبرت خودکامگان و جهانخواران است چونکه مامبارزیم.

رشتهٔ دراز گلوله باران پایان نداشت. چانهٔ وراج مسلسلها یك دم‌از هرزه‌درایی آتشین بازنمی‌ماند.

اینك، کمی دوتر از خود، برکنارجوی آب، او را بهتر می‌دیدم، طور دیگری می‌دیدم. این فاصله، هیئت رنجور وستم کشیدهٔ او را بهتر نشانم می‌داد، پشت خمیده‌اش گفتی انبان رنج‌وکار بود. اگر براین پشت حتی دست‌محبت می‌کوبیدی غبار کار برمی‌خاست .نیمرخ او، پشت‌او، آشنایی دیرینه‌ای همچون عطری قدیمی درجانم زنده کرد. آری، این مرد را خوب می‌شناختم: صبح زود، خیلی زود، تاریك روشن، در اتوبوس دیده بودمش که‌پاتنی خسته سرکار می‌رفت، با تکان اتوبوس چرت می‌زد .خستگی مدام کار گفتی درجانش پینه بسته بود. عصرهانیز، دربازگشت از کار، در اتوبوس دیده بودمش. باچشمهای قرمز گود رفته،باتنی همچون کیسه‌ای‌ازخرده استخوان،لهیده، تکیده، چشمهاازشیشهٔ غبار گرفتهٔ‌اتوبوس خیره به ازدحام خیابانها. خستگی چرت اورا بی‌اثر ساخته بود. درصف پرداخت کنندگان قسط وام بانکهای خون آشام دیده بودمش که جیبش را ازپول نان‌و دارو تهی کرده بودند. در سالنهای بوی عفن گرفتهٔ بیمارستانها همراه زن و کودکانش دیده بودمش. کودکی در بغلش، دست دیگری در دستش، پاکتی زیر بازوش، پرازقرص ودارو، باچشمهایی بی‌امید و بی‌باور، نفس زنان ، خس خس کنان، از این اطاق به آن اطاق می‌رفت. ازتزریقات به پانسمان. آه از جمعه‌ها!در حاشیهٔ حیاط امامزاده‌ها، درزیر درختان بهشت زهرا دیده بودمش، همراه زن‌و کودکانش به تفریح آمده‌بود. سفره‌ای پارچه‌ای و قابلمه‌ای غذا درآن و کوزه‌ای آب. بعد، درغروب غم‌انگیز امامزاده و بهشت زهرا، بازهم خسته، به خانه باز‌می‌گشتند. زن ساکت‌و خاموش‌وکودکان خواب آلود. او را پشت ویترین مغازه‌ها دیده بودم‌که باعتاب و شرمندگی دست کودکانش را می‌کشید وازآنجا دورشان می‌کرد، بغضش رافرو می‌خورد واندوهش راچون‌جامی زهر دردل می‌ریخت:شرمنده من! کودکانم، دستم خالیست، بیش‌ازاین به‌ویترینها خیره نشوید.

اما او که اینك بامن بود، در این‌روز پرواز و اوج گلوله‌ها، دیگر آن مردی که می‌شناختم نبود. سرشار از غرور پیروزی بود.انسان دیگری‌بود.چشمهایش راکه یك دشت سبزه ازآن صفامی‌بارید به من دوخت وگفت: فراموش نکن که من‌درهمهٔ‌نبردهای مردم‌وطنم باخودکامگان وجهانخواران، باظلم وبیعدالتی،باناردستی وتبه‌کاری، حضور دارم وخواهم‌داشت. روح من چنان است که در آسایش‌مردم آسوده است و درهر ظلم و بیعدالتی،در هرتجاوزی به حیثیت وطنم، از سرکینه بپامی‌خیزد. به‌خیابانها می‌آیم، آمادهٔ‌نبرد می‌شوم... مرافراموش نکن، من همیشه حضور دارم. روح من پشتوانهٔ خوشبختی مردم است. بهنگام سعادت مردم بصورت گلهای سرخ شادی و درنبرد، برای شکست نیروی جهل و بدخواهی وزشتی، بصورت خونی روان برکف کوچه‌ها و خیابانها درمی‌آیم.

این را گفت و با اندامی خمیده اما غروری‌که اطمینان مردم وطنش با آن آمیخته بود، شبح‌گون، دور شد.درمیان قرولندمدام تفنگها و رگبارها، میان‌کوچه ها و خیابانهای دودومه گرفته، این خراج آزادی، دور شد .

بقیه ازصفحه ۱

راه رشد ...

برژنف‌درسخنرانی خوددر کنفرانس احزاب کمونیست وکارگری ۱۹۶۹ تصریح نمود: «سمت‌گیری سوسیالیستی عده‌ای از دولتهای جوان‌آفریقایی و آسیایی دستاورد عظیم نیروهای انقلابی وادبار جدی‌امپریالیسم‌است. این‌کشورها نخستین‌کامیابی‌ها را در عملی‌ساختن تغییرات ژرف اجتماعی‌ـ اقتصادی به‌ثبت رسانیده‌اند. این یك تصدیق جدید عملی برای نتیجه‌گیری لنینی است که‌می‌گوید در عصر ما خلقهای رهایی یافته از قید ستم استعماری می‌توانند با پرهیز از سرمایه‌داری در راه پیشرفت اجتماعی بجلوگام بردارند. همیاری دولتهای جوان ترقیخواه‌باکشورهای سوسیالیستی یکی ازشرایط اساسی‌است که چنین‌تحولی را امکان‌پذیرمی‌سازد.»

رشد غیرسرمایه‌داری‌پدیدهٔ تاریخی نوینی است. این شکل ویژه‌ای از تکامل تعداد معینی ازکشورها به‌سوسیالیسم به پشتیبانی‌کشورهای سوسیالیستی و اتحاد جنبش‌کارگری جهانی بدون‌رهبری‌سیاسی مستقیم پرولتاریا است‌که بعلت ضعیف بودن نمی‌تواند سرکردگی‌خود را اعمال نماید. ملاك اصلی‌خصلت انقلابی‌حکومت درکشوری‌که راه رشدغیرسرمایه‌داری‌را انتخاب نموده، سمت‌گیری‌آشکارا ضد امپریالیستی در سیاست خارجی وجهت‌گیری ترقیخواهانه در سیاست داخلی است، مانند، اجرای اصلاحات ارضی بمنظور از بین بردن مالکیت بزرك فئودالی و سرمایه‌داری. واگذاری زمین به‌کسانی‌که روی‌آن‌کار می‌کنند. تبدیل صنایع بخش دولتی به‌بخش عمده اقتصاد و دموکراتیزه کردن اقتصاد. برنامه‌ریزی‌وسیع اقتصادی‌برای وسعت بخشیدن به بخش دولتی و محدود نمودن بخش سرمایه‌داری خصوصی؛ بالا بردن سطح مادی وفرهنگی سکنهٔ کشور.

دموکراتیزه نمودن زندگی اجتماعی ـ سیاسی از راه مشارکت‌وسیع زحمتکشان در رهبری‌کشور، یعنی اجرای منطقی و کامل دگرگونی‌های دموکراتیك به‌نفع توده‌های زحمتکش.

راه رشد غیرسرمایه‌داری مستلزم همزیستی طولانی بخش‌های دولتی و خصوصی دراقتصاد است،چونکه اهرم‌های اصلی‌اقتصادی‌وسیاسی در دست حکومت دموکراتیك‌انقلابی‌قرار دارد. بنابراین، بورژوازی ملی امکان نفوذ در سیاست و تکامل‌کشور را حفظ می‌کند. ازاین رو، پیشرفت در راه رشد غیر سرمایه‌داری بامبارزهٔ شدید طبقاتی همراه‌است و تا زمانی‌که طبقهٔ کارگر دراتحاد با سایر نیروهای‌انقلابی مقام رهبری را دردست ندارد، امکان انحراف از سمت‌گیری سوسیالیستی وجود دارد.

دموکراسی انقلابی‌کشورهای‌در راه رشد ازجهت‌سیاسی وایدئولوژیك‌متجانس نیست. شکل‌های مشخص (کنکرت) فعالیت‌هایش همانندی ندارند. ویژگی‌های تاریخی و سیاسی‌گسترش برخی کشورها وتکامل دموکراسی انقلابی به مثابهٔ نیروی‌سیاسی این وضعیت رانمایان می‌سازد. بااینهمه، نظامهای دموکراتیك انقلابی کشورهایی که سمت‌گیری سوسیالیستی دارند در خط مشی اساسی، یعنی‌درنفی راه رشد سرمایه‌داری واعلام هدف سوسیالیستی‌یگانگی دارند. قانون اساسی‌جبههٔ آزادی‌بخش ملی (الجزایر)، برنامهٔ ترقیخواهانهٔ حزب سوسیالیستی رستاخیز عربی سوریه، اسناد دهمین کنگرهٔ فوق‌العادهٔ این‌حزب، اعلامیه‌های حزب دموکراتیك گینه، اسناد حزب‌کار کنگو، اعلامیهٔ آروشای تانزانیا، اسناد حکومت جمهوری توده‌ای و دموکراتیك یمن این تزهای اساسی را استحکام می‌بخشد، محو استثمار انسان از انسان، واگذاری وسایل تولید بمردم ، توزیع درآمدها برحسب‌کار، همیاری تولید ـ کنندگان‌کوچك شهرها و روستاها.

تمایل به جذب تئوری جهان بینی علمی وتجربهٔ غنی‌کشورهای سوسیالیستی در زمینهٔ صنعتی شدن ، رشد اقتصادی ترقیخواهانه و پیشرفت اقتصادی برپایهٔ برنامه ریزی دولتی مشخصهٔ اساسی همهٔ این برنامه‌ها است. مضمون‌این‌برنامه‌ها نشان می‌دهد که نظامهای دموکراتیك انقلابی، فرمولهای‌کلیشه‌ای ونازای‌رشد سرمایه‌داری‌واسلوبهای‌کهنه را دربرابر راه حل وظایف جدید دور می‌ریزند.

در عین حال، برنامه‌های برخی حکومتها واحزاب دموکراتیك انقلابی وآرمان پردازان آنها ضعفهای سیاسی وآرمانی محسوسی را نمایان می‌سازند . در این‌جا عناصر سوسیالیسم علمی با ایده‌های خیال پرستانهٔ خرده بورژوایی وسنتی که‌گاه‌آنهارا درخودغرق‌می‌سازند، آمیختگی دارند.

این در آمیختگی دریافتهای گوناگون ایدئولوژیك و خصلت متضاد

بقیه درصفحه ۷

هژیر آزاد

کیف

چادر نماز کدری را روی سر میزان کرد. گوشه‌ی آنرا زیر بغل زد، کناره‌ی دیگرش را که براثر دندان گرفتن بید زده مینمود، به‌دندان گرفت ودست پسر بچه‌ی نه‌ساله‌اش را چنك زد و بدنبال خود کشید. پسرك که کت و شلوار رنك پریده و گل وگشادی بتن داشت، ومرتب باچکمه‌های سیاه لاستیکی خود آت آشغال بازارچه را به اطراف میپراند، دنبال مادر کشیده میشد.

همهمه و برو بیای زیادی در بازارچه دیده میشد. در دل ستون‌های نوری که از روزن‌های سقف به‌زمین می‌تابید، غبار غلیظی را که در فضای بازارچه موج میزد، میشد دید.

زن به‌هر مغازه که میرسید، سرسری اشیاء آنرا برانداز میکرد و رد میشد. پسرك حیران، چشمش بدنبال چیزی میگشت وبه سرعت اجناس مغازه‌ها را نگاه میکرد. وقتی از یافتن مایوس میشد، دست مادر را می‌کشید و باهم بسوی مغازه‌ی دیگر میرفتند...

روزهای اول مدرسه بود که پسرك ازکیف یکی از شاگردان مدرسه خوشش آمده بود وبا آب وتاب از قشنگی و خوبی آن برای مادرش تعریف‌ها کرده بود، از آن پس خواب و خوراکش تعریف از آن کیف شده بود. وقتی صحبتی در خانه نبود، پسر سر صحبت را بازمیکرد وآخرش‌را به‌کیف میکشید. مادر چندبار یواشکی به پدر گفته‌بود:

– وردار بچه‌رو ببر یك کیف واسش‌بخر.

وپدر مثل همیشه چشم‌هارا تنك کرده بود وبه پیشانی خود چین انداخته و گفته‌بود:

– دلم میخواد، اما ازکجا؟ می‌تونی، برو واسش بخر. تازه، کیف پارسالش هنوز نوه. داره استفاده میکنه. دیگه میخواد چه‌کار؟

و مادر ساکت شده بود. هیچ نگفته بود، ولی دردل غر زده بود وفکر کرده بود. فکر اینکه هرطور شده، کیفی برای او تهیه کند. این بود که به‌پسر قول داده وگفته بود:

– تو درساتو خوب بخون، معلمت ازتو راضی باشه، واست میخرم. و او درس‌هایش‌را خوب خوانده بود ومعلم از او راضی بود. سه‌ماه ازسال تحصیلی میگذشت ومادر باهزار جور رمالی و نخوری، مختصری فراهم کرده بود و امروز میخواست به‌قولش وفا کند و پسرك شنگول بود. دم یکی از مغازه‌ها ایستاد. چادر مادر را کشید و گفت:

– مامان، مامان اون‌هاش... ببین، ببین چقدر قشنگه...

مادر که چیزی ندیده بود، با چشمان جستجوگر اشیاء مغازه را با احتیاط یکی‌یکی از زیر نظر گذراند. مغازه‌ی بزرگی بوده. برخلاف مغازه‌های دیگر تمیز و رنك و رودار بود. همه‌چیز درآن بچشم میخورد. از روپوش مدرسه گرفته تا تیغ سلمانی را میشد در ویترین‌های متعدد آن دید. خواست داخل شود، چیزی مانعش شد. اندکی دلدل کرد و پا پیش وپس گذاشت.

– کو... کدومو میگی؟

پسر باهیجان کودکانه، کیفی راکه به دیوار مغازه آویزان بود نشان داد.

– اون‌هاش مامان. بالا... دست راست. رنگش قهوه‌ای‌یه...

مادر، سرش بالا بود ومی‌گشت. کم‌کم پسرك اورا داخل مغازه کشیده بود و مادر خود متوجه نشده بود. فروشنده که گوشش سیخ حرفهای مشتری‌ها بود، قبل ازاینکه مادر به‌خود بجنبد، با چوب قلاب‌دار کیف را جلدی پائین آورد. پسرك به‌طرف کیف شیرجه رفت، آنرا گرفت، روبه مادر کرد:

– خوبه... قشنگه مامان، نه؟ عالیه.

دستش‌را داخل بند آن کرد و بایك حرکت کیف‌را به‌پشت خود انداخت و باوجد گفت:

– ببین، سربازی‌هم میشه‌ها...

مادر نمی‌دانست چه بگوید. دست ودلش میلرزید. ابروها را درهم کشید باحالتی ظاهرا بی‌تفاوت، کیف‌را ازپشت بچه برداشت، چندبار آنرا برانداز کرد، گوشه لبهارا کمی پائین کشید وسرش را تکان داد. پسرك باچشم از حدوقه درآمده به‌صورتش نگاه میکرد ومنتظر بود. مادر پشتش‌را به بچه کرد وطوری که‌او نفهمد، باصدای آهسته از مغازه‌دار پرسید:

– چنده آقا قیمتش؟

– چیزی نیس خانوم. بشما میدیم صدو-پنجاه تومن.

مادر تکانی خورد. پسرك چشم به‌صورت او دوخت.

– وای چقدر گرون!

مثل‌اینکه برق اورا گرفته باشد، فوری آنرا به‌طرف فروشنده گرفت:

– بیا نمیخوام.

پسرك که‌در هوای گرفتن کیف به‌طرف مادر یورش برده بود، هوارا چنك زد. فروشنده لنگه‌ی ابرویش‌را بالا انداخت و گفت:

– قیمتشه خانوم... جنسش مرغوبه... ارزون‌ترشوهم داریم...

شما اگه میخواین، ارزون ترشو ببرین.

زن ازاین حرف خوشش نیامد. قلبش گرفت و زانوهایش شروع به لرزیدن کرد. خواست چیزی بگوید، اعتراضی بکند، به‌تندی به‌صورت مرد نگاه کرد. اما چیزی جلودارش شد وفکر کرد:

– نه ازپس این جور آدما نمیشه برآمد. بهتره به‌روی خودم نیارم ونشنیده بگیرم. و به‌رویش نیاورد ونشنیده گرفت. اما صورتش گر گرفته، رنك گل سرخ شده بود. با خجالت آمیخته با غرور ساختگی گفت:

– کو... بیارید ببینم...

چشم پسرك به‌کیف دلخواهش که اکنون روی چوب قلاب‌دار مرد، داشت به‌جای اول خود برمیگشت سنجاق شده بود. دهانش بازمانده بود ورنك به‌چهره نداشت. مادر عمدا اورا به‌سوی خود میکشید. دستش‌را فشارمیداد. میخواست اورا ازخیالش بدربرد. اما پسرك منك بود. چشمش ازکیف کنده نمیشد.

چند لحظه نگذشت که کیف دیگری روی پیشخوان انداخته شد. فروشنده در حالیکه گرد وغبارش را بادستمال پاك میکرد، هوشیارانه، زیر چشمی نگاهی‌هم به‌پسرك که بی‌حال به مادر تکیه کرده بود میانداخت. دراین موقع پسر مادر را کشید و گفت:

– نه مامان، من اونو میخوام. اون‌قشنگه. من اونو میخواستم، من‌که بهت گفته بودم...

مادر پشتش را به فروشنده کرد. نظری به چهره‌ی بچه ملتمسانه به‌صورت او نگاه میکرد انداخت. خواست چیزی بگوید، صدا در گلویش شکست وهمان تو ماند. رویش را برگرداند. دوباره برگشت ودستی به سروگردن کودك کشید و صورتش را بوسید وگفت:

– مادر جون... قربونت برم، قشنگه‌چیه؟ تو یك کیف میخوای که توش کتاباتو بذاری. خب، این توهم می‌تونی کتاب بذاری، مادر...

پسر این‌بار با لجاج گفت:

– نمی‌خوام. من اصلا کیف نمی‌خوام...

صدای فروشنده درآمد که:

– چی‌شد، خانوم. بدم؟

مادر به‌طرف فروشنده رفت. کیف را گرفت وبه‌طرف پسر دراز کرد. پسر رویش را برگرداند. مادر اندکی مکث کرد وبی‌توجه از فروشنده سئوال کرد.

– این چنده، آقا؟

– چهل وپنج تومن، خانوم.

مادر با فروشنده چانه میزد که قیمت را پائین‌تر بیاورد. ولی پسرك با سرسختی تلاش میکرد اورا ازخرید منصرف کند. دستش‌را میکشید، چادرش را میکشید، ولی مادر بی‌خیال با فروشنده سر قیمت کش وقوس داشت. صدای مادر بالا گرفته بود. گونه هایش گلی مینمود. پسرك فهمید او عصبانی است. مثل زمانی شده بود که‌با پدر دعوا میکرد. برای بار دوم که دستش را کشید، مادر اورا به‌عقب هل داد وگفت:

– ا ا عقب واستا بینم.

ولی او ازپا ننشست. فروشنده داشت به قیمت پیشنهادی مادر راضی میشد. باز چادرش‌را کشید وگفت:

– مامان، من نمی‌خوام اونو... اون خوب نیس . من اونو دوست ندارم... اصلا کیف نمی‌خوام.

مادر مشغول بود وبی‌اعتنائی میکرد. دیگر قیمت‌را پائین آورده بود. نگرانی پسرك هرلحظه بیشتر میشد. این‌بار چنان چادر را کشید که چادر از سرمادر روی شانه‌هایش افتاد و او به فوریت آنرا گرفت و روی سرش جابجا کرد و از سر غیظ باکف دست محکم به‌سر پسر کوبید.

– آ... ذلیل بمیری، الهی... یه‌دقه‌واستا ببینم چه غلطی میکنم، خیر ندیده. و از پس آن سیلی محکمی به صورتش زد که صدایش در مغازه پیچید. فروشنده خودرا مشغول کرد. مشتری‌ها همه برگشتند و پسربچه ومادر را نگاه کردند. پسرك زیر شلاق نگاه این وآن بغضش ترکید. اشك از دیدگانش بی-صدا می‌غلطید و پائین می‌افتاد. خفه گریه میکرد. از نگاه‌های مردم شرم داشت. سر را پائین انداخت و خودرا به چادر چسباند. مثل این‌بود که میخواست پشت چادر قایم شود. مادر پول کیف‌را داد. دست پسرك را کشید و از مغازه بیرون برد. پسر آخرین نگاه خودرا به کیف دلخواه خود که‌روی دیوار آویزان بود انداخت. به‌نظرش رسید که کیف دارد گریه میکند واز قفل هایش اشك میریزد... خواست بیشتر آنرا نگاه کند، چیزی به‌آن بگوید، که محکم بدنبال مادر کشیده شد.

در راه مادر زیرلب فحش میداد و با قدم‌های بلندی که برمیداشت پسرك مجبور بود دنبال او بدود. گاه صدایش فاصله به‌فاصله بالا میگرفت و پسرك با دقت گوش میداد.

– پست فطرتا... همه‌ی بچه‌ها، تا وقتی ندیده‌ن، به‌اون چیزی‌که دارن‌راضی‌ان اما وقتی میبینن، خب میخوان.

پسر به‌صورت مادر نگاه میکرد. ترسیده بود. تابحال مادرش رابه این‌حال ندیده بود. نمی‌دانست چرا این‌طور شده، ولی ارتباط این‌گفته هارا باخود وخواسته‌اش حس میکرد. او ازاین جور کتکها خیلی خورده بود. حرف‌های زیادی شنیده‌بود. ولی این دفعه، نگاه‌های مادرش با همه وقت فرق داشت. یك چیزی توی چشم-هایش دیده میشد که پسر ازآن سردر-نمیاورد، اما خیلی خوشش آمده بود. مثل یك‌نوع دلسوزی‌بود. دلش‌میخواست بازهم مادربه اونگاه کند.این‌حرفهائیکه از او میشنید چیز دیگری بود. معنی آن‌را نمی‌فهمید وتا به‌حال ازاو نشنیده بود، آنهم توی خیابان. پسر یك‌بار دیگر به‌صورت مادر نگاه کرد، صورتش خیس بود. صورتش‌را شبیه همان کیف دید که از قفل‌هایش اشك می‌ریخت. تعجب کرد و ایستاد. مادر هم ایستاد واو را نگاه کرد. نشست وصورت خیس پسر را با پر چادر پاك کرد. صورت خودش‌راهم پاك کرد. پسر به‌خود آمد. ابروهایش لرزید وبغض‌اش ترکید. مادر غر زد. باز شروع به‌فحش دادن کرد. به‌او هم فحش داد. به‌همه چیز فحش داد. دست پسر را گرفت محکم کشید، پسر ترسید. بغضش را فرو خورد وبه فحش-

بقیه درصفحه ۸

ویت‌پهوونگ

Viet Phuong

بایانکی‌ها می‌جنگیم، پس‌هستیم

با یانکی‌ها می‌جنگیم، با تاریخی چهارهزارساله
باسی‌میلیون ستارهٔ رخشان‌که‌کشوررا چراغان می‌کنند،
با پنج قارهٔ پهناوربه شعله‌ای می‌پیوندیم‌که سه‌میلیاردآدمی
دست دردست هم‌برمی‌افرازند.
با یانکی‌ها می‌جنگیم، با قلب‌هایمان
قدرتمند چون دریا،
موجهای فداکاری تابی‌نهایت برمی‌آیند
باتوان آن‌که طی بیست‌سال
دربرابرغرش زمین لرزانندهٔ بمب‌های دشمن
پیش بتازند.
با یانکی‌ها می‌جنگیم باعشق بی‌پایان خود
با دلهای مهربان نیاکان‌مان
تا سپیدهٔ عصر تابناك دیگری را اکنون بردمانیم،
چندان عشق نثارکنیم
تا قهرمان‌گردیم.

با یانکی‌ها می‌جنگیم با خشم شعله‌ور خویش
خانه‌هامان ویران‌گشته
مردم ما رنجور وبیمار
بیزاری ازیانکی‌ها ــ یك بیزاری تهوع انگیز
راست مارا به‌جبهه می‌برد.
با یانکی‌ها می‌جنگیم باهمهٔ شادی‌های‌مان به‌هم افزوده،
سپیده‌ای‌که برمی‌دمد
گلگون همچون‌گونه‌های روستا
نشاطی جوان
همچون‌گامهای لغزان‌کودکان‌مان
همچون جاده‌های خوشبوگشته ازآفتاب وباد.

با یانکی‌ها می‌جنگیم‌حتی با بدبختی و تنگدستی‌مان
غمهای جداگانه‌مان به هم‌می‌پیوندد تا
حمله مان پرزورتر شود،
دلهای رنجدیده مان پیوسته شعله ور می‌گردد
هرچه دردمان بیشتر،
پیکان‌های خیزرانی‌مان‌تیزتر.
تا پایان جنك خواهیم‌کرد
پسران درکنار پدران
ونوادگان که زود بزرك می‌شوند
تاجای آنان را بگیرند،
درسرزمین ما انقلاب‌وعشق
هرگز ازهم جدا نبوده‌اند.
سراسر زندگی‌مان
در این واپسین نبرد خواهیم جنگید
دراز است راهی که برگزیده‌ایم تا درآن گام برداریم.
برای جنك با یانکی‌ها
اززمان دونك دا و باچ دانك به پا خاستیم
ازآن دم‌که یك شب بیدار شدیم
و ناگهان دریافتیم‌که‌کشورمان را
از دست داده‌ایم
ازآن روزکه در سایهٔ پرچم حزب
سوگند خوردیم
جنك با یانکی‌ها چارهٔ ماست
با یانکی‌ها می‌جنگیم، پس هستیم.

با یانکی‌ها می‌جنگیم، پس هستیم
آه، در این شب، یك شب پاییزی،
پرشکوه و ستاره بار
آه، ای عزیزان، کاش می‌دانستیم‌که شما
کی خواهید برگشت
به‌سرزمین جنوب تامارا
برجادهٔ آینده رهبری‌کنید.
درهم‌شکستن یانکی‌ها...
ما به این وظیفهٔ خدایی اقدام می‌کنیم
برای سراسر زمین وآسمان
زیرا پیش از هرچیز ماجهان را دوست داریم
وکودکانی‌که درگهواره‌شان‌کشته شدند
و آن خرمن‌ها که حتی پیش‌ازآن‌که برسند
پژمرده ودرهم‌شکسته شدند
ما این بدهی‌های خونین را
جزء به جزء یادداشت می‌کنیم
یانکی‌ها را ما شکست می‌دهیم
بدان‌رو تاهزار سال دیگر
پاسخی باشد برای نسلهای جوانترما
که شاید بپرسند «چگونه بود
که نه‌چندان زمانی پیش از این ،
پیش از سال دوهزار
مردم یکدیگر را بدلخواه می‌کشتند
وزندگی آدمی بیش از یك سنگریزه
ارزش نداشت ؟»

از این‌رو ، می‌توانیم هم امروز نوشتن آغازکنیم ،
«یانکی‌ها را ازآن درهم می‌کوبیم
تا شما، کودکان، بتوانید در میان ستارگان
پروازکنید!»

جعفر کوش‌آبادی

بیداری

این قطعه شعر هنگامی سروده شده است که مادران روزانه پشت‌در زندانهای شهر جمع میشدند واز آنجا ضمن‌اعتراض به‌زندانی بودن فرزندانشان برضد رژیم سفاك درخیابانها دست به‌راهپیمائی میزدند وموج طغیان در تبریز وقم‌وتهران ودیگر شهرها درکاربرافراشتن‌پرچم انقلاب‌ایران بود ...

درگیر بود خلق،
با خرت‌و پرت زندگی خویش،
باآسمان :
این خوشتراش آبی‌سرپوش،
برظلم جابران .

ازلابلای پیچك شب سرنمی‌کشید،
تابنگرد که غول جهانخواره درخفا،
بااو چه میکند .
روزی هزاربار،
باآنکه طعم زندگی تلخ می‌چشید،
هرگز،
برلوحهٔ خیال،
طرحی برای جنبش و طغیان نمی‌کشید.

گوئی نمی‌شنید،
بانك زمانه‌را.
درکوچه‌های دربدری بی‌تفاوتی،
می‌خواند کوچه باغی و آرام می‌گذشت.

یك مشت لاشخوار،
سرمست خون خلق،
برآسمان زندگیش چرخ‌می‌زدند:
آن‌یك دراوج خلسهٔ خود گوش می‌برید.
این یك برای جرم عبث دست می‌شکست .

یاتار جان بیگنهی را طنابکی،
دربزم شومشان به سراپرده می‌گسست .
مردم ولی،
بایك «ولش‌کن» «ای‌بابا»
«این بود قسمتم»
حکم تباهی اسف‌انگیز خویش‌را،
انگشت می‌زدند .
و در مساجد، درخانقاه‌ها،
گویی‌که برجنازهٔ مردانگی و خشم،
باهم نماز می‌خواندند.

گاهی کنار گوشهٔ این ملك سوخته،
می‌بست‌گرکه غنچه گل آفتابکی .
آن غنچهٔ نحیف،
درکنج سایه‌های نفسگیر حبسشان،
رخساره زردکرده و برخاك می‌فتاد.

درخانه‌های فقر،
باری بهرجهت،
می‌گشت زندگی .
خلق خدا فجایع دیوانه‌وار را،
می‌دید و دم نمی‌زدو خاموش می‌نشست .

بگذار و بگذریم.
یاعرض معذرت .
گل‌کرد صحبتم .
رمداد یادها،
اسب‌کلام‌را.
تلخابه کرد شربت شیرین جام را.

امروز روز دیگرو اوضاع دیگریست .
آن زن‌که در حفاظ ،
مانند شاخ نرگس مخمور می‌گذشت .
اینك
چتر شکوفهٔ همه اندیشه‌های سرخ،
برسر کشیده است .

«گرد آفرید» پهنهٔ پیکار شهرماست .
درصحنهٔ نبرد:
گاهی اسیر درقفس حبسهایشان،
گاهی بدل به‌لالهٔ خونست روی خاك.
فرزند اواگر،
دربند اوفتاد.
دیگر به‌فکر نذرو نیاز زنانه نیست .
فریاد می‌کشد .
موی دماغ میشود وتیغ آبدار .

تنها من‌و توئیم،
درگیر خودنمائی و درگیرحرفها .
باد است حرفها
بنگر به‌شهرمان :
میدان شوش وغار،
درفقر و درفلاکت اندوهبار خویش،
تانقطهٔ تلاقی وپیوند می‌رسند.

امروز خلق ما،
برتیغ جابران،
گردن نمی‌نهد .
جانش به‌لب رسیده وباچوب و باچماق،
درکوچه‌های قم،
درکوچه‌های ابری تبریز،
پیکار میکند.
درکوچه میکشد وکشته میشود.
زندان خم میی‌است‌که درجوش آمده است .

ای‌مرد دانش و هنر، ای‌صاحب قلم،
هرکوره راه خاکی و هرشاهراه فکر،
اینجا قدم‌به‌قلهٔ پیوندمی‌نهد.
برسینه میزنی تواگر سنك خلق‌را،
دست مرا بگیر.
دستت به من بده.

آذرماه ۱۳۵۷

بقیه از صفحه ۱

پیشاهنگ خلق یمن

بنابه مصوبات حزبی، حزب سوسیالست یمن « پیشاهنك سیاسی، پیشرفته‌ترین وسازمان‌یافته‌ترین بخش زحمتکشان»، «حزب‌میتنی برسوسیالیسم علمی» می‌باشد. حزب سوسیالیست‌یمن‌که براساس اتحاد داوطلبانه تشکیل شده، دربرگیرنده «آگاه‌ترین و مترقی‌ترین عناصرطبقه‌کارگر، دهقانان، سربازان و روشنفکران انقلابی‌همه آنهایی که به اندیشه‌های سوسیالیسم علمی‌باور دارندو فعالانه درجهت تحقق آنها در زندگی می‌کوشند‌است». در این نشست اصول سازمانی وسیاسی حزب به‌تصویب رسید.

آنچه که ازاهمیت زیادی‌برخوردار است ارزیابی مجلس ازمرحله‌کنونی در رشدجامعه‌یمن‌دموکراتیك ومشخص‌کردن وظایفی‌بودکه برای‌تکمیل دگرگونی‌های ملی و دمکراتیك وگذار به تحولات سوسیالیستی ضروری می‌باشند

مجلس دررابطه باترکیب طبقاتی کنونی، خاطرنشان ساخت‌که درجمهوری دموکراتیك خلق‌یمن سلطه‌ی اقتصادی و سیاسی امپریالیسم وانحصارات بیگانه و دست‌نشاندگان بومی آنها، فئودالها و بورژوازی‌کمپرادور ریشه‌کن شده.

در طی سالهای‌رشد ملی‌ودمکراتیك کشورد‌گرگونی‌های‌عمیقی‌درروضعیت‌سیاسی، اقتصادی‌واجتماعی قشرهای مختلف زحمتکشان بوقوع پیوست ، و مناسبات نوینی مبتنی بردوستی وتعاون میان‌آنها رشدکرد . برنامه حزب سوسیالیست‌یمن خاطرنشان‌می‌سازدکه حزب سیاست‌تحکیم وحدت طبقه‌کارگر،دهقانان‌وگسترده‌ترین توده‌های زحمتکشان را تحت رهبری طبقه کارگردنبال خواهدکرد .

طبقه‌کارگر یمن دموکراتیك که‌پیش از این بوسیله سرمایه‌بیگانه‌وبورژوازی کمپرادوربومی مورد استثمار قرار می‌گرفت ، به‌گفته سند حزب ، به‌صاحب جمعی وسایل تولید تبدیل شده و همراه باسایر طبقات‌وقشرهای زحمتکش‌شرکت فعالی در اعمال‌قدرت سیاسی دارد .طبقه کارگر درطی سالهای‌رشد ملی‌ودمکراتیك نه تنها از لحاظ کمی رشدکرد بلکه به شیوه تفکر جدیدی دست یافت،و خود را از بند اندیشه‌های‌ارتجاعی‌وکهنه‌رها نید، و در اثرنفوذ ایدئولوژی‌علمی‌پرولتری، به اندیشه‌ها ، اصول و سنت‌های نوین و انقلابی رسید . حزب سوسیالیست یمن یکی از مهمترین دستاوردهای انقلاب‌را پیشرفت قابل توجه حاصله در آموزش عمومی وحرفه‌ای طبقه‌کارگر می‌داند . نسل جدیدی از کارگران که در طی سالهای رشد دموکراتیك کشور پرورش یافته‌اند، به منبعی برای شکل‌گیری روشنفکران نوین وخلقی تبدیل‌شده‌اند.

طبقه‌کارگر شرکت فعالانه وسازمان یافته‌ای در دگرگونی‌های اجتماعی ـ اقتصادی و دفاع از دستاوردهای‌انقلابی دارد. تعدادکارگرانی که به‌حزب‌سوسیالیست یمن می‌پیوندند رو به افزایش است و کارکرد اتحادیه‌های کارگری و سایر سازمان‌های توده‌ای‌بهبود چشمگیری‌پیدا کرده .

حزب سوسیالیست یمن می کوشد ضمن ارتقاء سطح ایدئولوژیکی وسیاسی و بهبود آموزش حرفه‌ای طبقه کارگر ، رُمینه‌را برای ایفای نقش هرچه‌بزرگتر این طبقه در جامعه فراهم سازد ، و از اینرو برای شرکت هر چه بیشتر طبقه کارگر در شوراهای خلقی ، سازمان‌های توده‌ای و اداره تولید فعالیت می‌کند.

قوانین اصلاحات ارضی وتعاونی‌ها، که بموقع جامه عمل پوشید، ضربه‌سختی به‌حکومت ملاکین و رباخواران زد. دهقانان وماهی‌گیران، برای نخستین‌بار درتاریخ طولانی کشور، برای خودکار میکنند. تعاونی‌های دهقانان و ماهی گیران تشکیل شده.

مجلس به‌بررسی موضع‌حزب درقبال دهقانان جزء پرداخت. ارزیابی‌متناسبی از «نقش‌مهمی» که آنها درتولید کشاورزی و فرآورده‌های غذایی دارند بدست داد، وخاطرنشان‌ساخت‌که درعین‌اینکه «کمك به‌آنها جهت افزایش برداشت محصول وتولید برای بازار داخلی » ادامه یابد، حزب، سوسیالیست یمن «مزایای ناشی‌از کار جمعی وادغام داوطلبانه مالکیت‌آنها را در تعاونی‌های کشاورزی» ، تبلیغ خواهدکرد. این برخورد واقع‌گرایانه وانقلابی نمونه‌وار خط‌مشی حزب‌درقبال سایر بخش‌های خرده بورژوازی، درشهر وروستا، میباشد.

حزب سوسیالیست یمن باقاطعیت اعلام داشت‌که باکسانی‌که ایدئولوژی ارتجاعی را تبلیغ کنند ودر جهت منافع نیروهای ارتجاعی‌عمل کنند بشدت‌مبارزه میکند.

یکی ازجالب‌ترین بخش‌های برنامه حزب سوسیالیست یمن آن‌بخشی است‌که به مسأله قدرت دولت در جمهوری دموکراتیك خلق یمن و وظایف مربوط به‌بهبود دولتمداری، درمرحله نهایی انقلاب ملی ـ دموکراتیك وگذار آن به انقلاب سوسیالیستی میپردازد. برنامه حزب قدرت دولتی‌را که پس‌از پیروزی انقلاب ملی ـ دمکراتیك دریمن‌روی‌کار آمد درقلمرو سیاسی‌بمثابه‌یك «قدرت انقلابی‌دموکراتیك‌براساس‌اتحادنیروهای سیاسی ـ اجتماعی مختلف» که‌بمبارزه با ارتجاع داخلی وخارجی دست زد،توصیف میکند. باتکامل‌انقلاب «دگرگونی‌هایی درتعادل نیروهای طبقاتی پدید آمد»، ترکیب نیروهای متحد دررابطه باقدرت دستخوش دگرگونی‌هایی شد، گرایش‌های دموکراتیك درنهادهای دولتی رشد کردند. برنامه خاطرنشان میسازد که با انجام وظایفی‌که ذاتی مرحله نهایی انقلاب ملی ـ دموکراتیك هستندو بوجود آمدن مقدمات فنی، اقتصادی، اجتماعی وفرهنگی برای انتقال به مرحله بعدی، قدرت موجود تدریجاً به‌دمکراسی خلق فرا میروید که‌کارکرد دولت‌دیکتاتوری پرولتاریا را انجام می‌دهد. با بوجود آمدن حزب سوسیالیست یمن، حزب پیشاهنك مبتنی برسوسیالیسم علمی و نیروی هدایت کننده دولت وجامعه،این پویش یك‌رهبر مطمئن وقدرتمندیافت.

نکات‌یادشده دربالادرباره‌ی‌راههای فرا روئیدن انقلاب ملی ـ دمکراتیك به‌انقلاب سوسیالیستی درقلمروسیاسی،یك نمونه برجسته از کاربرد خلاق اصول سوسیالیسم‌علمی درشرایط یمن‌دمکراتیك می‌باشد.

حزب سوسیالیست یمن به ایجاد و بهبود کارسازمان‌های توده‌ای‌توجه‌زیادی دارد. دررابطه‌با وظایف مربوط به‌اصلاح و کمال بخشیدن به‌ساختار سیاسی‌جامعه حزب به‌رشدفرهنگ‌ومسایل ایدئولوژیکی توجه زیادی می‌کند. بر بالا بردن سطح فرهنگی وکار ایدئولوژیکی درمیان توده‌ها تأکید زیادی شده‌است (ازجمله ریشه‌کن‌ساختن بیسوادی درکشور)،یکی ازمهمترین وظایف‌دراین قلمرو،آموزش توده‌های زحمتکش باروح‌میهن‌پرستی و انترناسیونالیسم، و ایجاد وجه‌نظر آشتی ناپذیر نسبت به‌ایدئولوژی‌های فئودالی، بورژوایی‌وقبیله‌ای،ونیز بقایای‌ارتجاعی گذشته»می‌باشد.

هدف‌های‌رشداجتماعی‌ـ‌اقتصادی‌کشور نیز بامشی حزب که‌برای دوره‌ی‌گذار اتخاذ شده، انطباق‌کامل دارد. خط مشی‌اقتصادی‌حزب سوسیالیست یمن‌تأمین نیازهای مادی کارگران ، دهقانان ، ماهی‌گیران ، وزحمتکشان بطورکلی از طریق توسعه بخش‌های دولتی، تعاونی و مختلط دراقتصادو استفاده از سرمایه خصوصی ملی و تولیدکنندگان خرده‌پا می‌باشد.عنصرمهم‌این‌خط‌مشی تشویق‌رشد بدون وقفه نیروهای تولیدی، بالا بردن بارآوری کار، برقراری‌انگیزه‌های‌مادی واخلاقی‌برای رشدتولیداست.

موضع‌گیری حزب دررابطه‌بامسأله وحدت‌یمن‌منعکس کننده‌علایق‌زحمتکشان هردوبخش یمن و مشحون از واقع‌گرایی است. برنامه حزب یادآوری‌می‌کند که این مسأله را باید ازدیدگاه‌مبارزه ایدئولوژیکی وسیاسی‌حادمیان نیروهای انقلاب و دشمنان انقلاب ارزیابی کرد. نیروهای‌ارتجاعی‌یمن‌شمالی‌برای دستیابی به هدف های خود خواهانه‌خود واستفاده از احساسات میهن‌پرستانه‌یمنی‌هاخواستار شدت عمل و براه‌انداختن یك جنگ برادرکشی میان دویمن می‌باشند. حزب سوسیالیست یمن وتمامی نیروهای ترقی خواه‌کشور چنین روش‌هایی را محکوم می‌کنند، ولی خواستار وحدت با توجه به‌سرشت سیاسی وطبقاتی مسأله، براساس اصول ملی و دموکراتیك و حل مسأله منطبق با منافع‌گسترده‌ترین بخش‌های زحمتکشان می‌باشند . جمهوری دموکراتیك خلق یمن عقیده داردکه‌خود توده‌های خلق با مبارزاتشان ، دیر یا زود، یك رژیم ملی دموکراتیك را در یمن شمالی برروی‌کار خواهند آورد. بدین‌ترتیب است‌که، عبدالفتاح اسماعیل می‌گوید، جمهوری دموکراتیك خلق یمن «در صدور انقلاب به شمال شرکت نمی‌کند».

هدف‌های سیاست خارجی یمن دموکراتیك دراسنادحزب بروشنی‌مشخص شده است. رئوس عمده این سیاست را

بقیه درصفحه ۸

ازدوستان‌و هواداران اتحاد دمکراتیك مردم ایران خاصه جوانان دانش‌آموز و دانش جویان خواهشمندیم برای کمك به توزیع گسترده‌تر هفته‌نامهٔ سیاسی ـ ادبی سوگند روزهای دوشنبه و سه‌شنبه هرهفته به دفتر سوگند مراجعه فرمائید . ـ ممنونیم.

بقیه ازصفحه ۳

جزیره سرخ...

می‌شناسد و برایش بدیهی است که راجع به بحثی که پرزیدنت گایزل باهنریپشگان درمانگوس داشته واوچند روزپیش در مجله‌ای خوانده است، اظهارنظر کند.

اما راجع به اقامتم در کوبا ، به لحن بسیار رسمی یادآور می‌شود که واقعاً میهمان دولت کوبا هستم واضافه می‌کند که وزارت خارجه یك اتومبیل با راننده‌در تمام‌طول‌سفردر اختیارم گذاشته‌است واوهم‌راهنما وهمراه‌من‌خواهدبود.می‌گویم: «قصد من‌این‌بود که درکوبا کار کنم و به دنبال مطالبی که‌مورد علاقه من‌هست بگردم ، آیا این همه میهمان‌نوازی دولتی‌دست آخر به‌محدودشدن آزادی‌من منجر نمی‌شود؟»

ریکاردو پنهان نمی‌کند که از این گفته من‌خوشش نیامده و به خشکی‌جواب می‌دهد:

«وزارت خارجه‌به‌اطلاع‌شما می‌رساند که‌فقط در صورت تمایل شما اتومبیل و راهنما دراختیارتان می گذارد.شما ازهمه جهت آزادخواهیدبود به هرکجا که‌مایل باشید بروید و باهرکس که خواستید صحبت کنید . اتومبیل و راهنما را فقط بخاطر تسهیل کار شما در اختیارتان می گذارند.»

ومن تاپایان سفرم شاهدبودم که‌خلاف‌این قول عمل نکردند.

بلافاصله‌پس‌ازاستقرار دولت‌انقلابی کاسترو ، توریسم درکوبا عملا متوقف شد. بدیهی‌است که کمتر کسی حاضراست مرخصی‌اش‌را درکشوری که‌درگیرانقلاب است بگذراند. ازسوی‌دیگردولت‌انقلابی جاذبه‌های توریستی کوبارا که تا آن زمان هرساله۲۵۰ هزار خارجی را ـ که اکثراً امریکایی بودند ـ به کوبا می‌کشاند ، برچید . قمارخانه‌ها و تمام عشرتکده‌های مجلل‌رابستند،فروشندگان مواد مخدر یا فرارکردند یا به زندان افتادند. بعلاوه‌دولت مسافرت «یانکی»ها راحتی پیش از محاصره اقتصادی محدود کرد ـ چون که معلوم‌شد که‌ضد انقلابی‌ها و عوامل «سیا» می‌توانند به اسم توریست به‌داخل مملکت راه بیابند.

تمام‌تأسیسات‌توریستی‌قبل‌ازانقلاب ـ که رقم سوم درآمد دولت پس از شکر و توتون، مربوط به‌آن بود ـ در اختیار مردم کوبا قرارگرفت و بعضی هم برای پذیرایی از میهمانان رسمی خارجی تخصیص یافت.

امروزه مؤسسه ملی جهانگردی در همکاری با سندیکای مرکزی کارگران کوبا امکانات توریستی کشوررادراختیار خانواده زحمتکشان گذاشته‌است تا طبق برنامه‌ای با تعیین زمان ومکان مورد استفاده قرار بگیرد.اجاره یك‌اطاق دو تخته درهتل اینترناسیونال درورادورا که‌تا سال ۱۹۵۹ میعادگاه میلیونرهای امریکایی‌بود ، امروزه هفت‌پزوس است، البته بایك وعده شام و نهار در رستوران «آمریکاس». این‌رستوران کاخ کوچکی است دروسط محوطه جدا افتاده‌ای از ساحل دریا به‌طول شش کیلومترومتعلق‌به خاندان دوپن ـ میلیادرامریکایی ـ اما دربان کاخ تأکید میکند که،

«مال دوپن بوده، تاقبل ازپیروزی انقلاب.»

تمام ویلاهای کنار دریا که متعلق به میلیونرهای خارجی و کوبایی بوده بطور مجانی مورد استفادهٔ نوبتی کسانی است که درکار داوطلبانه ـ مثلا برداشت محصول نیشکر - شرکت میکنند. پس‌از پایان برداشت داوطلبان حق دارند با خانواده خود در این ویلاها استراحت کنند.

گشایش مرزهای کوبا به روی توریستهای‌خارجی درسالهای اخیر،سبب نگشته است‌که کشور از اصول اجتماعی و اخلاقی خود عدول‌کند. رئیس سازمان توریستی‌کوبا میگوید:

«مقررات‌کارماروشن است. هیچ‌کس در این سرزمین فحشا وقمار وافیون‌پیدا نمی‌کند. آنچه‌ما به میهمانمان تقدیم میکنیم کناره‌های افسانه‌ای دریا است و ارزانی‌وآب‌وهوایی که درتمام سال‌مطبوع است.» پس‌ازمدتی‌تحقیق ـ حتی‌باتظاهر به‌این که‌علاقه‌شخصی به‌فحشا وافیون دارم- به صحت‌این‌ادعا پی‌بردم. دنیا له‌دارد

دوستداران هفته‌نامهٔ سیاسی ـ ادبی سوگند که نتوانسته‌اند به‌شماره‌های‌قبلی آن‌دسترسی‌پیدا کنندمی‌توانند همه‌روزه به‌دفترسوگندمراجعه فرمایند وهرتعداد ازهرشماره که مایل‌باشند خریداری کنند.

بقیه ازصفحه ٤

راه رشدغیر سرمایه‌داری

دریافت‌های ایدئولوگ‌های مورد اشاره دربارهٔ اکنون وآیندهٔ کشورشان از منشأ وانگیزه‌های ویژه‌شان مایه می گیرند. این مسأله قبل از هرچیز بیانگر این واقعیت است که‌دریافت‌های آنها انعکاسی ازشرایط بغرنج،نفوذ اندیشه‌های اجتماعی متضاد و سنت‌های تاریخی است. عقب‌ماندگی اقتصادی وفرهنگی، ساختارهای متنوع اقتصادی و بنابراین، ترکیب اجتماعی رنگارنگ جمعیت،سلطهٔ روابط ماقبل سرمایه‌داری حتی پدرسالاری ، ضعف یا فقدان طبقهٔ کارگر ، وجود اختلافات‌ملی وقبیله‌ای، نفوذ ایدئولوژی های‌گوناگون‌اجتماعی، آن‌دسته ازعواملی هستند که‌به‌شیوه‌های گوناگون درنیروهای سیاسی و اجتماعی این کشورها اثر می گذارند .

خصلت متضاددریافت‌هاوبرنامه‌های حکومتهاواحزاب کشورهادرزمینهٔ‌سمت‌گیری سوسیالیستی درفعالیت عملی آنهامنعکس می‌شود. با اینهمه، تجربهٔ راه رشد غیر سرمایه داری این کشورها بیرون‌کشیدن برخی قوانین وخطوط‌ویژهٔ مرحلهٔ‌جدید تحول تاریخی را امکان پذیرمی‌سازد.

آنها سیاستی را دنبال می‌کنند که هدف آن درهم‌کوبیدن مواضع‌انحصارات خارجی و دورساختن آنها ازاقتصادملی این‌کشورها وهمکاری با سرمایهٔ‌خارجی درشکل ها و درمدارج مشخص است.

آنها برای‌دورساختن‌سرمایهٔ‌خارجی تدابیری اتخاذمی‌کنند که نتیجهٔ آن‌غالباً اعمال‌سیاست‌سختگیرانه درحق‌بورژوازی بزرك و متوسط محلی وضعیف نمودن سرمایهٔ خصوصی وکنترل نمودن آنها به وسیلهٔ دولت است. با اینهمه،این‌اقدامات ضد امپریالیستی درهمهٔ کشورهایی که سمت گیری سوسیالیستی‌را برگزیده‌اند، بقدر کافی ازخصوصیت استوار ومنطقی برخوردار نیستند.

آنها سیاست پیشرفت اقتصادی و زدودن عقب ماندگی اقتصادی رااز راه ایجاد صنعت مستقل ملی مخصوصاًدر بخش دولتی ومتحول‌نمودن اصول برنامه‌ریزی گسترش اقتصادی باجدیت‌دنبال‌می کنند. صنعتی کردن‌که زیرنظارت دولت انجام می‌گیرد به رشدکمی طبقهٔ کارگر،به ویژه دربخش‌صنعتی دولت منجرمی‌شود.

هرچند بخش دولتی گسترش یافته مانعی دربرابررشدبورژوازی کارفرمایی ملی است، اما دربرخی مواردمی‌بینیم که محافل نزدیك به حکومت‌برای‌دولتمند شدن خاص خویش دربخش‌دولتی مشغول کار می‌شوند و از آنجا بورژوازی بوروکراتیك که‌درحقیقت مولود محافل دموکراسی انقلابی است، سربرمی‌آورد.

دربسیاری‌ازکشورها،اصلاحات‌ارضی پایهٔ استثمار فئودال‌ها، زمینداران و رباخواران رابطورجدی‌متزلزل‌ساخته و حتی طبقهٔ‌فئودال‌را نابودکرده‌است.صدها هزار دهقان صاحب زمین شده و براین اساس‌قشر دهقانان‌کم‌زمین‌وبی‌زمین‌محدود شده است. اما بیشتر اوقات اصلاحات ارضی بدون مشارکت توده های دهقان انجام یافته است. فزونی تعداد دهقانان مرفه وبالارفتن نفوذآنها درروستاها از آنجااست.

اقدامات انجام یافته درقلمرو های آموزش، تربیت ملی، فرهنك، وپرورش کادرهای ملی خصلت برجسته‌ای دارند. این امربطور عینی به دمکراتیزه شدن زندگی‌اجتماعی یاری‌می‌رساندونمایشگر اهمیت‌شگرف‌ترقیخواهانه‌است.علاوه‌براین، مضمون ایدئولوژیکی آموزش وفرهنك بضرر اندیشه‌های‌استعماری‌باختروبنفع ایدئولوژی ناسیونالیستی ودموکراتیك انقلابی،اندیشه‌های استقلال ملی، ضد امپریالیسم و شعارهای‌سوسیالیستی‌تغییر می‌یابد.

تدوین قوانین اجتماعی‌وقانون‌کار به بهبود وضع توده‌های زحمتکش یاری می‌رساند.همهٔ این‌دگرگونی‌های‌اجتماعی- اقتصادی‌بتدریج‌راه‌رابرای‌حصول‌تغییرات در روابط اجتماعی هموار می‌سازد. و رفته‌رفته‌پایهٔ‌اقتصادی طبقات‌استثمارگر را تحلیل می‌برد و نفوذ سیاسی‌شان‌را محدودمی‌سازد. این‌تغییرات‌بطور عینی بمعنی افزایش نقش زحمتکشان‌درزندگی اجتماعی‌ـسیاسی‌این‌کشورها است. تجربهٔ کشورهای سوسیالیستی تأیید می‌کند که گسترش منطقی در راه‌پیشرفت‌اجتماعی و دمکراسی ضرورتاً مستلزم مشارکت فعال زحمتکشان در ساختمان‌جامعهٔ‌جدید است . بنابراین ، دموکراتیزه شدن زندگی اجتماعی ، بیداری وجدان و ابتکار سیاسی توده‌ها همواره یکی از هدف های اصلی‌کشور ها درسمت‌گیری سوسیالیستی است .

خط‌مشی سیاسی عمومی این دولت‌ها خصلت ضد امپریالیستی ، ضد فئودالی‌و در مقیاس وسیعی خصلت ضدسرمایه‌داری کسب می‌کند و در مجموع‌خودپاسخگوی منافع توده های زحمتکش است . وثیقه های اجرای برنامه های رشد غیر سرمایه داری‌که توسط‌رژیم‌های دموکراتیك انقلابی با سمت‌گیری سوسیالیستی اعلام شده عبارتند از: اولا تکیه به‌توده‌های زحمتکش ، پیش ازهمه طبقهٔ‌کارگر وپیوستگی همهٔ نیروهای ترقیخواه در مبارزه برای دگرگونی‌های انقلابی ومعقولانهٔ اجتماعی ـ اقتصادی و ثانیاً تحکیم و توسعهٔ پیوندهای این کشورها باسیستم جهانی سوسیالیسم .

مضمون مفهوم « راه رشد غیر سرمایه‌داری » امروز این عناصر را در بردارد :

امکان‌گذار به سوسیالیسم ضمن‌طفره رفتن از مرحلهٔ سرمایه‌داری برای کشورهایی که‌ازحیث‌اقتصادی‌عقب‌مانده‌اند.

امکان پیشرفت این‌کشورها درجهت سوسیالیسم باتکیه برتوده‌های زحمتکش پرولتری و غیرپرولتری .

گرایش رهبری انقلابی به اجرای اقدامات‌ضدامپریالیستی‌وضدسرمایه‌داری جدی واستوارکه بدین‌سان این‌رهبری‌را به سوسیالیسم علمی نزدیك می‌سازد .

درصف مقدم‌قرارگرفتن توده‌های زحمتکش و قبل از هرچیز طبقهٔ کارگر سازمان یافته در تمام شئون زندگی اجتماعی .

همکاری‌نزدیك‌وچندجانبه‌باکشورهای سوسیالیستی .

سیاست‌منطقی مبارزه علیه‌امپریالیسم در همهٔ قلمروها (اقتصادی ، سیاسی ، دیپلماتیك ، ایدئولوژیك وغیره).

بنابراین، راه‌رشدغیرسرمایه‌داری مرحلهٔ‌گذار ویژه‌درتحول‌کشورهایی است که درآن اقتصاد عقب‌ماندهٔ چند ساختاری فرمانروایی دارد ، مرحله‌ای‌که درآن وظایف انقلاب دموکراتیك ملی بسامان می‌رسد و بدینسان باپدید آمدن طلایه‌های سیاسی ، اقتصادی و فرهنگی‌امکان گذار به ساختمان سوسیالیسم‌فراهم می‌آید .

مفهوم آفرینی‌های‌سوسیالیستی درکشورهای رهائی یافته و رفتار پیشاهنك طبقهٔ کارگر در برابرآن

یکی از خطوط ویژهٔ مرحلهٔ کنونی جنبش رهایی بخش ملی انتشار وسیع مفهوم آفرینی‌های گوناگون سوسیالیستی ونسخه بدل های سوسیالیسم باصطلاح «ملی» است . این امر در مقیاس‌وسیعی به تاثیرات‌سوسیالیسم علمی‌روی‌روندهای عینی وذهنی در کشور های درراه رشد وکامیابی های اقتصادی سیستم جهانی سوسیالیسم مربوط می شود . تمایل برخی محافل کشورهای مورد بحث به یافتن راههای پیشرفت در این مفهوم آفرینی‌ها منعکس شده‌است.در موارد زیادی ، مفهوم‌آفرینی‌های‌سوسیالیستی‌در ایدئولوژی رسمی‌رسوخ یافته‌اند. باوجود این، تجربه‌نشان می‌دهد که‌این امر به هیچ وجه به معنای فهم درست اصول سوسیالیسم علمی و یا تصمیم به‌کاربرداین اصول نیست.

از این رو، گاه اصل اقتصادمختلط پیشنهاد می‌شود که‌در آن بخش دولتی و تعاونی‌وبخش خصوصی به‌عنوان‌اصل‌اساسی اقتصادی نظام جدید اجتماعی کنارهم قرار می‌گیرند . هواداران این مفهوم آفرینی غالباً با لغو مالکیت خصوصی روی خوش‌نشان ثمی‌دهند و از مالکیت کوچك ارضی بشدت‌دفاع‌می‌کنند. برخی ازآنها سرچشمهٔ نابرابری‌اجتماعی را نه در موقعیت مشخص برخی گروههای اجتماعی در درون سیستم روابط تولید ، بلکه **درتوزیع «نامنصفانه»** ثروت‌های عمومی‌می‌دانند. ازاین‌رو، آنها درتحلیل خود دربارهٔ ساختار طبقاتی جامعه، درآمدهای نقدی‌را به‌عنوان ملاك در نظر می‌گیرندواز دیدگاه آنها راه رسیدن به سوسیالیسم تنها به‌تغییرشیوهٔ توزیع بستگی دارد.

تجربهٔ مبارزهٔ ضدامپریالیستی و همیاری گسترده با سیستم جهانی سوسیالیستی همواره‌به‌انتشارهرچه‌وسیع‌تر اندیشه‌های سوسیالیسم واقعاً علمی در کشورهای آفریقایی و آسیایی یاری می‌رساند . مبارزهٔ طبقاتی‌و مبارزهٔ رهایی‌بخش‌ملی می‌توانند‌درمقیاس معینی برانگیزهٔ تحول‌آتی مفهوم‌آفرینی‌های دمکرات‌های انقلابی دراین جهت‌باشند.

تحول در مفهوم‌آفرینی‌های سوسیالیستی بنابر موفقیت اجتماعی ـ سیاسی نمایندگان‌جریان مفروض ،رابطهٔ نیروهای سیاسی‌ونیز بنابر سایر عوامل عینی‌وذهنی مشخص می‌شوند.

جریان‌های سوسیالیستی‌خرده بورژوایی‌جدیدمی‌توانند‌بشکل‌قراردادی به دمکراتیك انقلابی، گروهیت دهقانی، ناسیونالیست انقلابی و بوروکراتیك ارتجاعی تقسیم شوند. مفهوم‌آفرینی‌های سوسیالیستی ، ناسیونالیستی بورژوایی متجانس نیستند. درآنها می‌توان «سوسیالیسم دمکراتیك » رایج در هند، «سوسیالیسم‌سنگالی»و«سوسیالیسم کنیایی» را متمایز ساخت.

ایدئولوگ‌های بورژوازی ملی می‌کوشند ثابت نمایند که‌سیستم اجتماعی ـ سیاسی‌ایکه در کشورهای سوسیالیستی بوجودآمده وگسترش یافته است برای کشورهای آنها پذیرفتنی نیست. آنها ستایشگر نوعی بهم‌آمیختگی سرمایه‌داری و سوسیالیسم به شکل «اجتماع همیار »و «ترکیب‌معقولانهٔ» سوسیالیسم و سرمایه‌داری بر اساس حفظ روابط «صمیمانه» بین سرمایه وکار و دهقان و زمیندار هستند.

ایدئولوگ‌های بورژوایی «سوسیالیسم ملی» می‌کوشندتوده‌های‌خلق را متقاعد سازند که‌قوانین‌تحول‌اجتماعی مکشوف جهان‌بینی علمی برای‌کشورهای آسیا و آفریقا کاربردی ندارد. آنها «سوسیالیسم ملی» را بعنوان آلترناتیو سوسیالیسم علمی موعظه می‌کنند.

آنچه‌که‌بطورکلی‌ویژگی تئوری‌های بورژوایی «سوسیالیسم ملی» را تشکیل می‌دهد، نفی مبارزهٔ طبقاتی ودعوت به‌سرفرودآوردن دربرابر تضادهای طبقاتی، برقراری‌هماهنگی‌وهمیاری‌بین‌استثمارگنندگان و استثمارشوندگان است. ایدئولوگ‌های «سوسیالیسم»ملی با اعلام ضرورت‌محو‌واستثمار انسان از انسان‌در حرف مخصوصاً علیه اصل دیکتاتوری پرولتاریا داد سخن می‌دهند ودولت بورژوایی را ارگان‌فوق طبقاتی وانمود می‌سازند و بدین‌سان طبیعت طبقاتی آن‌رادرپرده‌قرارمی‌دهند. آنها رفرمیسم ناسیونالیستی بورژوایی را همچون آلترناتیوی برای انقلاب پیشنهاد می‌کنند. طبیعت حقیقی «سوسیالیسم ملی» نمایشگر ارادهٔ بورژوازی ملی درجهت دورنگهداشتن توده‌های مردم‌ازحل وظایف حیاتی رشد کشورشان است.

در بسیاری ازکشورها، آیین سنتی نقش‌مهمی درنشراندیشه‌های «سوسیالیسم ملی» ایفاء می‌کند. طبقات فرمانروا می‌کوشند ازآگاهی آیین‌سنتی همچون یك‌سلاح آرمانی وسیاست‌علیه‌سوسیالیسم علمی استفاده‌کنند.

بورژوازی‌به‌یاری‌مفهوم آفرینی‌های «سوسیالیسم‌ملی»،راتلاش‌می‌ورزدازانتشار اندیشه‌های سوسیالیسم علمی و رسوخ وجدان طبقاتی درزحمتکشان جلوگیری بعمل آورد، آنهارا ازمبارزهٔ طبقاتی انقلابی منحرف سازد و پیشاهنگان طبقهٔ کارگرو نیروهای پیشقراول را ازتوده‌ها دورنگهدارد وطبقهٔ کارگررا به رفرمیسم سوق دهد.

پیشاهنگان طبقهٔ کارگر در برابر مفهوم‌آفرینی‌های سوسیالیستی رایج در کشورهای‌آسیایی‌وآفریقایی‌رفتارمتنوعی دارند. آنهامنافع طبقاتی منعکس‌دراین یا آن آیین را موردنظرقرارمی‌دهند. هنگامی‌که‌آنهادربارهٔ‌این‌مفهوم‌آفرینی‌ها به داوری طبقاتی می‌پردازند، فعالیت عملی‌گروههای حاکمه، ماهیت‌وهدف‌های اقدامات بعمل آمدهٔ اجتماعی‌ـاقتصادی رادرنظر می‌گیرند. آنها از تصدیقات دروغ‌آمیزکسانی پرده برمی‌دارند که مدعی‌اند‌فارغ‌ازضرورت‌رسیدن‌به‌پختگی‌لازم پس‌ازپایان گرفتن‌انقلاب‌ضدامپریالیستی وضد فئودالی‌تصمیم به ساختمان «جامعهٔ سوسیالیستی» دارند. پیشاهنگان طبقهٔ کارگر ازگسترش اصول دموکراتیك که دربرخی ازاین مفهوم‌آفرینی‌ها طرح‌شده پشتیبانی‌می‌کنندو آن‌را استحکام‌می‌بخشند، آنها فراموش نمی‌کنند که صدها میلیون نفرازمردم تقریباً مدت‌کوتاهی است که درزندگی سیاسی گام‌نهاده‌اند وهنوز برای جذب بی‌واسطهٔ اندیشه‌های سوسیالیسم علمی آمادگی ندارند.

کمکی‌که کشورهای سوسیالیستی به خلقهای‌دولتهای نوپای آفریقایی‌ـآسیایی میذول می‌دارند، نقش‌وسیعی‌درپراکندن حقیقت دربارهٔ سوسیالیسم ایفاءمی‌کند. این‌کمك دوستانه و بی‌غرضانه وهمچنین تجربهٔ شخصی زحمتکشان بهترین سند بنفع سوسیالیسم علمی است.

دوستان‌وهواداران‌واعضای اتحاد دمکراتیك مردم ایران که‌مایل به‌کمك نقدی به‌سازمان‌اتحاد دمکراتیك باشند می‌توانند درتهران بدفتر سوگند مراجعه فرمایند ودر شهرستانها کمك خود را به حساب شمارهٔ ۱۵۸۴ بانك ملی ایران شعبهٔ آریاشهرتهران بنام‌محمود اعتماد زاده واریزکنند. باسپاس فراوان .

بقیه از صفحه ۱

باردیگر، قانون اساسی

منتخب مردم حل‌وفصل گردد». «درجمهوری اسلامی ایران همهٔاقوام ازحقوق کاملا مساوی‌برخوردارند». «آزادی و استقلال‌ازیکدیگر تفکیك ناپذیرند». «جمهوری اسلامی ایران رسیدن به‌استقلال و آزادی وحکومت حق‌وعدل‌راحق همهٔ مردم‌جهان می‌شناسد». «عقیده وحیثیت وجان‌ومسکن وشغل اشخاص محترم وازتعرض مصون است مگربه‌حکم قانون». «تشکیل احزاب وجمعیت‌ها و انجمن‌های دینی، سیاسی وصنفی آزاد است‌مشروط به‌این که اصول استقلال، آزادی، حاکمیت ووحدت ملی واساس جمهوری اسلامی را نقض‌نکنند». «تشکیل‌اجتماعات مسالمت آمیز آزاد است». «اصل، برائت است وهیچکس مجرم شناخته نمی‌شود مگراینکه جرم‌او در دادگاه صالح ثابت‌گردد». «مالکیت شخصی که‌از راه‌مشروع به‌دست آید محترم است وحدود آن را قانون معین می‌کند». «امکان‌کار وکوشش برای همه‌بایدچنان فراهم‌گردد که هیچکس مورد بهره‌کشی و استثماردیگران قرارنگیرد». «هیچکس نمی‌تواند اعمال حق‌خویش را وسیلهٔ اضرار به‌غیر یا تجاوز به‌منافع عمومی قرار دهد». «مالکیت‌خصوصی درصنایع،کشاورزی یا بازرگانی درصورتی که وسیلهٔاضرار یا تجاوز به‌منافع عمومی شود، باتصویب مجلس شورای ملی، ملی‌اعلام می‌گردد». «منابع زیرزمینی ودریایی ومعادن‌وچشمه‌ها رویشه‌ها ورودخانه‌ها وآبهای عمومی دیگر واراضی موات ومراتع از اموال عمومی است». «مجلس شورای ملی از نمایندگان ملت‌که به‌طور مستقیم وبارأی مخفی انتخاب می‌گردند تشکیل‌می‌شود. مصوبات اکثریت‌این‌نمایندگان برای‌همهٔ ملت لازم‌الاجراست». «انتخابات‌هردوره باید پیش ازپایان دورهٔقبل به‌عمل‌آید به‌طوری‌که جمهوری اسلامی درهیچ‌صورت بدون مجلس‌نباشد». «مجلس‌شورای ملی درعموم‌مسائل، ودر حدود صلاحیت‌مقرر درقانون‌اساسی، می‌تواند قانون وضع‌کند». «برقراری‌حکومت نظامی‌ممنوع‌است، مگرهنگام جنك به‌حکم‌قانون». «ادارهٔ امورهرروستا، بخش،شهر،شهرستان یااستان بانظارت شورائی به‌نام شورای‌ده، بخش،شهریا استان‌که اعضای‌آن را مردم همان محل انتخاب می‌کنند صورت می‌گیرد». «رئیس جمهوری از راه مراجعه مستقیم به آراء عمومی‌انتخاب می‌شود». «رئیس‌جمهور نخست‌وزیر را انتخاب می‌کند». «فرماندهی کل نیروهای نظامی با رئیس جمهور است. رئیس کل ستاد ارتش جمهوری اسلامی به پیشنهاد هیئت وزیران وتصویب رئیس‌جمهور تعیین می‌شود». «نخست‌وزیر دربرابر مجلس مسئول اقدامات وزیران است». «هریك از وزیران مسئول وظایف خاص‌خویش دربرابر مجلس‌است، ولی دراموری‌که به تصویب‌هیئت وزیران می‌رسد مسئول‌اعمال‌دیگران نیزهست». «نظام مالیاتی‌باید چنان‌برقرار شودکه هرکس از مواهب طبیعی بهرهٔ بیشتر برد، بارهزینه‌های عمومی را بیشتر به دوش‌کشد». «هیچ افسر وسربازخارجی به خدمت نظام ایران قبول نمی‌شود». «استقرار هرگونه پایگاه نظامی‌خارجی، هرچند به عنوان استفاده‌های صلح‌آمیز، در ایران ممنوع است». «ارتش جمهوری اسلامی ایران پاسداری از استقلال و تمامیت ارضی کشور را به عهده دارد». «قضات دادگاه‌ها مکلفند از اجرای تصویبنامه‌ها وآئین‌نامه‌ها ونظامنامه‌های دولتی‌که مخالف با قوانین یا خارج از حدود وظایف قوه مجریه است خودداری‌کنند»...

این‌همه، درحد معین‌خویش و در درجات مختلف، از نکات مثبت پیشنویس قانون اساسی‌است‌که البته خالی از برخی نارسایی‌ها و ابهام‌ها نیست و باید رفع گردد. ازجمله، در مورد شوراهای منطقه‌ای که تنها وظیفهٔ نظارت بر ادارهٔ امور برای‌شان پیش‌بینی شده، واین بسیارکم و درعین‌حال سخت مبهم است. یا مسئلهٔ زبانهای محلی بسیار به اجمال برگزار شده استفاده ازآن درمدارس و مطبوعات محلی آزاد اعلام شده‌است، و حال آنکه پا به پای زبان فارسی که زبان مشترك مردم ایران است باید برای زبانهای محلی حق کاربرد اداری و آموزشی و مطبوعاتی و غیره به رسمیت شناخته شود: یا در مورد زنان، که اعلام این اصل، «همهٔ افراد ملت، اعم از زن ومرد، دربرابرقانون مساوی‌اند» به معنای شناختن برابری زن ومرد نیست وحق برابر زنان در زمینه‌های مختلف فعالیت‌اجتماعی تصریح نشده‌است. برعکس، با تأکید بر «وظیفهٔ پرارج مادری»، مسئولیت‌هایی که برعهدهٔ زنان‌گذاشته شده‌است ظاهراً به همان‌تربیت فرزندان منحصرمی‌گردد. واین، پس ازآنهمه قهرمانی‌های زن ایرانی‌درانقلاب وابراز آن همه شایستگی ودرك درست و جرأت اقدام، مایهٔ شگفتی است. همچنین در مورد مالکیت شخصی سخن از کسب آن از راه مشروع می‌رود و گفته می‌شود که حدود آن را قانون معین می‌کند. ولی‌راه مشروع کدام است؟ حدود مالکیت شخصی‌چه میتواند باشد وکدام اصل است‌که آن را محدود می‌کند؟ و باز، آنجاکه گفته می‌شود هیچکس مورد بهره‌کشی واستثمار دیگران قرارنگیرد، نمی‌توان دانست‌که استثمار درعمل چگونه است وتعریف آن چیست. تازه، استثمار نه منع شده‌است نه محدود، بلکه همین قدر آمده‌است‌که «امکان‌کار وکوشش برای همه باید چنان فراهم گردد که هیچکس مورد بهره‌کشی واستثمار دیگران قرارنگیرد». ولی نکته اینجاست‌که اگر امکان کار وکوشش باید درکارخانه وکارگاه و بنگاه و مغازه و زمین ملکی دیگران فراهم شود، آیا جزتن دادن به بهره‌کشی‌صاحب‌کارراهی باقی‌می‌ماند؟

امید است مجلسی‌که برای تدوین وتصویب متن نهائی قانون اساسی‌ایران تشکیل می‌شود ــ و هرچه زودتر بهتر، ــ با حفظ همهٔ جنبه‌های مثبت پیش‌نویس کنونی وتکمیل آن درجهت تحکیم و صیانت اصول آزادی و برابری و عدالت، نارسایی‌ها و ابهام‌های آن را رفع‌کند و چهرهٔ مردمی انقلاب ایران را هرچه درخشان‌تر درمواد قانون اساسی آیندهٔ ما جلوه‌گر سازد.

بقیه ازصفحه ۶

پیشاهنگ خلق یمن

می‌توان بدین ترتیب خلاصه‌کرد، توسعه وتعمیق‌همکاری با کشورهای‌سوسیالیستی، تحکیم همبستگی‌باجنبش‌جهانی کمونیستی وکارگری، تحکیم وحدت باخلق‌هایی‌که برای آزادی ملی و اجتماعی مبارزه می‌کنند، کوشش در راه صلح، وفاداری پیگیرانه به‌اصول همزیستی‌مسالمت‌آمیز میان‌کشورهایی‌که نظام‌های اجتماعی متفاوتی دارند، توسعه مناسبات دوستانه با کشورهای منطقه براساس اصل عدم مداخله درامور داخلی دیگران واحترام به‌حق حاکمیت ملل. مناسبات دوستانه و همکاری‌های‌گسترده‌ای‌میان‌اتحادشوروی ویمن دموکراتیك وجود دارد. دربرنامه حزب تاکید شده‌که حزب «خودرا مبتنی برسوسیالیسم علمی و تجربه تاریخی کشورهای‌سوسیالیستی،در وهله‌اول اتحاد شوروی،...» قرارداده. در پیام شاد باش کمیته مرکزی حزب کمونیست اتحاد شوروی به‌نخستین کنگره‌حزب‌سوسیالیست یمن‌آمده است‌که: «یمن دموکراتیك در مبارزه‌اش برای پیشرفت اجتماعی‌بیشتر وبرعلیه امپریالیسم و ارتجاع، می‌تواند همچنان برپشتیبانی و همبستگی خلق شوروی و حزب‌کمونیست اتحاد شوروی اطمینان داشته باشد».

برگزاری نخستین کنگره حزب سوسیالیست یمن یك‌رویداد مهم درتاریخ و زندگی خلق یمن‌می‌باشد. دراین‌تاریخ حزب متکی برسوسیالیسم علمی درکشور بوجودآمد، که برخلاف احزاب‌پیشاهنگ خرده بورژوایی، چنانکه دربرنامه‌حزب تصریح شده، یك حزب پیشاهنگ طراز نوین است. پیدایش چنین حزبی‌نتیجه‌ی اعمال‌وتصمیمات خودسرانه رهبران‌کشور نبود. بلکه نتیجه‌ی‌کار وپیکار طولانی، جدی و هدفمند پیگیرترین نیروهای انقلابی‌کشور بود.

بقیه ازصفحه ۲

ادبیات آینده

وسیلهٔ مقاصد فردیشان کرده‌اند.

این‌مسئله در کشورهای سرمایه‌داری اروپای غربی بی‌نهایت مبرم گردیده است. اگر دنیا را بعنوان یك کل بگیریم درجه مبرم بودن این امر کمتر است. نه‌تنها در اردوگاه وسیع کشورهای سوسیالیستی، همچنین در کشورهای دیگر (خصوصا آفریقا) که زمانی مستعمرهٔ قدرتهای گذشته اروپای غربی بریتانیا، فرانسه، آلمان، ایتالیا، هلند، پرتقال واسپانیا... بودند، باادبیات بشیوه‌ای کاملا متفاوت برخورد می‌شود. در آغاز، نویسندگان کشورهای سوسیالیستی وتازه استقلال یافته با حرارت وشوق تلاش می‌کنند تا ادبیاتی حقیقتا عظیم و پرمحتوی که از سطح قلل‌رفیعی چون‌شکسپیر، تولستوی و داستایوسکی پائین‌تر نباشد، بنا کنند. این ادبیات‌همچنین به آرمان ایدئولوژیکی وزیبائی شناسانه ملتهایی که سرگرم بازسازی زندگی خود بر مبنای اصولی نو هستند، مبدل می‌گردد. بسخنی دیگر، این ادبیات عامل اجتماعی زندگی و وسیله‌ای برای شکل دادن به اذهان خواهد بود. مقداری از مسائل زیبائی شناسی که به خصیصهٔ رئالیسم مربوط می‌شود، مسئله استفاده از میراث ادبیات کلاسیك وغیره دربرابر آنها قد برخواهد افراشت. اما این مسائل از اهمیت درجه دومی برخوردار هستند. مسئلهٔ عمده اینست که نفس ادبیات چه‌چیز برای آینده با خود می‌آورد، طی دویست یا سیصد سال آینده چه خواهد گفت و تاچه اندازه در جهان عقلانی و عاطفی انسان عاملی اساسی خواهد بود؟

ثانیا، آنچه در بالا راجع به توسعهٔ ارتباط فنی و بالاگرفتن کار آگاهی رسانی گفته‌ام، در مقیاس کرهٔ زمین، نظیر آن چیزهائی نیست که نویسندگان ضمیمهٔ ادبی «تایمز» یا بعضی اعضای «انجمن قلم» مشاهده کرده‌اند.

از اینها گذشته، امروزه نگرانی عمدهٔ ما سیری و دلزدگی توده‌های مردم از ادبیات نیست بلکه برعکس، اینست که توده‌ها باید به ادبیات راه یابند. از این لحاظ می‌توان از تجارب شوروی نمونه آورد. علاقه و ذوق فوق‌العاده نسبت به فعالیت غیر حرفه‌ای هنر- موسیقی، درام و محافل ادبی- واین واقعیت که کتابخانه‌های عمومی شوروی، که تعداد آن بیش از ۴۰۰۰۰۰ است ؛ همواره مالامال از علاقمندان است، گواه علاقهٔ شدید مردم شوروی به هنر و همچنین علم است. رادیو وتلویزیون کتاب‌را به چیزی زائد و اضافی مبدل نمی‌سازد بلکه- همانطور که تجربهٔ شوروی یکبار دیگر نشان داده است -موجب شده تا شنوندگان و بینندگان نسبت به کتابی که تکه‌ای ازآن‌را شنیده‌اند و صحنه‌ای از اجرای آن را بصورت فیلم دیده‌اند، با تعمق بیشتری، باردیگر، توجه نشان‌دهند.

تلویزیون شکل نوی از هنر است. شکی نیست که‌در آینده به اشکالی در خواهد آمد که امروز برای ما غیر قابل تصور است. همچنین شکی نیست که قسمتی از نویسندگانی که تنها خودشان را درکتابهایشان بیان داشته‌اند، باطل خواهد ساخت. اما این، مطمئنا بدان معنا نیست که، همانطور که «رنان» دیده است، برای ادبیات- این موثرین محصول تعمق پر جذبهٔ انسان در جهان پیرامون خود بوسیلهٔ نگاره‌های هنری- درآینده محلی از اعراب نخواهد ماند.

تجربهٔ شوروی نشان می‌دهد که توده‌های مردم بطور فزاینده‌ای به‌سوی ادبیات کشانده میشوند. دراین مد، جزری نیست. البته ممکن است گفته شود که‌ما تنها در مرحلهٔ نخستین این روند هستیم و مردمی که چنین با حرارت کتاب می‌خوانند کسانی هستند که قبلا از این فرصت آگاهی نداشتند. این بجای خود حقیقت دارد. بسیار پیش از انقلاب، لنین نوشت که روسیه لو تولستوی خودش را نمی‌شناسد وبرای اینکه همهٔ کشور با او آشنا گردد یك انقلاب لازم است. مردم اکنون غنائمی را کشف می‌کنند که در روسیهٔ تزاری بدان راهی نداشتند. این امر بویژه در مورد جمهوریهای غیر روسی صادق بود. این ملتها در واقع نخستین کشفهای خودرا از کلاسیکهای ادبیات از راهی انجام داد که پیش ازاین با کوههایی از بیسوادی و ستمگری سد شده بود.

الکسی تولستوی طی نطقی که پیش‌از جنك درلندن ایراد کرد گفت نویسنده بودن کاریست مشکل زیرا او حملات مداوم صدها هزار خواننده را باید تحمل کند. وی درکنفرانسی از تولید کنندگان آثار سینمائی به سال ۱۹۳۹ گفت: «به دفاتر ثبت کتابخانه‌ها نظری بیفکنید. ببینید کتابهای چه کسی در اتحاد شوروی وسیعا مطالعه می‌شود: آثار پوشکین. آیا این، حکایت از یك ذوق عالی ادبی نمی‌کند؟ چند سال پیش اجرایی از نمایشنامهٔ «اودیپ» را در صحنهٔ فضای بازی که چند هزار کارگر لنینگرادی تماشاگر داشت، مشاهده کردم. در ایالات، همچنین می‌توان گفت در جنگلها، در تئاترهای مزارع اشتراکی- محفلهای درام چه نمایشنامه‌ای را بروی صحنه می‌آورند؟ آنها آثار کلاسیك را بازی می‌کنند و با اشتیاق فراوان در انتظار نمایشنامه‌ای واقعا مقبول از آثار نویسندگان شوروی هستند.... زمین شخم خورده و آماده شده است، بذرها افشانده شده‌اند و اکنون پنجه زده‌اند و آماده‌اند تا غنچه بگشایند.»

آری، درواقع تجربهٔ شوروی نشان می‌دهد که ادبیات دارد غنچه می‌گشاید برروی زمینی که‌باانقلاب کمونیستی زیرورو شده‌است.

بقیه ازصفحه ۵

کیف

های مادر گوش داد.

- ذلیل بمیرن، ایشالله... تون به تون شده‌ها... همه‌رو که‌مثل‌هم درست نمی‌کنن، بیشرفا.

به‌خانه که رسیدند، مادر خود را به‌اطاق پرت کرد وشروع به‌گریه کرد. آنقدر که‌پسر به‌وحشت افتاد. پسر با چشمان اشك‌آلود، برای اینکه چیزی گفته باشد، اورا به‌حرف کشیده باشد، یا دل‌داری‌داده‌باشد، باحالتی پراز درخواست والتماس میگفت:

ــ دیگه نمی‌خوام، مامان... پاشو... بخدا نمی‌خوام ... اصلا کیف من‌نوه... میخوام چیکار؟ ببر پسش بده... بخدا نمی‌خوام، مامان.

و صدای شیون مادر بلندتر میشد.

ساعت یك‌ونیم بعدازظهر شده بود. ولی پسر هنوز از مدرسه برنگشته بود. مادر هراسان شده بود. چشمانش از گریه‌ی دیروز ودیشب ورم داشت و سفیدی آن‌را خون گرفته بود و درد میکرد. در طول وعرض اطاق قدم میزد و از پنجره خیابان را نگاه میکرد. اتفاقات دیروز که بیادش می‌آمد، پشتش به رعشه می‌افتاد و غم دلش‌را می‌گرفت. به‌وحشت افتاده بود وخیال برش داشته بود.

- چی‌شده، خدایا... پسره کجا رفته... چرا دیر کرده... حالا چه‌خاکی توسرم بریزم؟

سری به قابلمه، که گوشه‌ی اطاق،روی چراغ بود زد. به‌سرعت برگشت و به سوی پنجره رفت. پرده را کنار زد و خیابان را نگاه کرد. مستاصل شده بود و بی‌هدف به‌اطراف نگاه میکرد. خیره میشد ودر خیالات موهوم غوطه میخورد. بعد به‌خود میامد و به‌سرعت به سوی پنجره میرفت. به تك‌تك بچه‌ها دقیق میشد. صورت را به شیشه میچسباند وسعی میکرد همه‌ی درازای خیابان را ببیند. موفق نمی‌شد. نگرانی‌اش شدت میگرفت. فکری به‌مغزش خطور کرد. تصمیم گرفت به مدرسه برود. به سوی چراغ رفت، قابلمه‌را از روی آن‌برداشت و روی زمین گذاشت. باعجله چادر را سروته و پشت ورو بسر انداخت. مدتی هراسان به‌این ور وآنور بی‌هدف نگاه کرد. بعد بسوی درکوچه دوید، قدم به خیابان گذاشت. مثل آهوئی که بچه‌اش را گم کرده باشد، چشم به‌دور دست دوخت. در حدود سیصد متری پسرش را دید که باعجله به‌طرف خانه میامد. چشمش سیاهی رفت. قلبش گرفت. برگشت و به‌در کوچه تکیه داد. مدتی به همین حال گذشت. پسر نزدیك‌تر شد. مادر نفس راحتی کشید.

- بله خودشه. ولی... چرا... پس، کیف...

مادر به‌صورت پسر زل زد. پسر نزدیك شد ومشت گره کرده خودرا که دو تا بیست تومانی درآن بود، باز کرد و بسوی مادر گرفت و گفت:

- پسش دادم، مامان.

طاغوت

کلمهٔ طاغوت که‌درهشت‌مورد درقرآن آمده است، به اختصار، دارای معانی زیراست:

بت، خبیث، جادوگر، ساحر، شیطان، دیو، هرباطل، هرچه جز خداست که آن را بپرستند، گمراه، سرکش، هر پیشوائی در گمراهی و ظلال، مضل، گمراه کننده، سروپیشرو گمراهی،

تن چوشد بیمار، دارو جوت کرد
زر قوی شد مرتورا طاغوت کرد

مولوی

و در کلام مشایخ،
کل‌ماشغلك‌عن‌الحق‌فهوطاغوتك

هفته‌نامه
سوگند
صاحب امتیاز :
دکتر احمد رضوانی
مدیر مسئول وسردبیر:
محمود اعتمادزاده به‌آذین
زیر نظر شورای نویسندگان
نشانی ، تهران خیابان سزاوار
شماره ۱۸۹
تلفن: ۶۴۴۳۸۴